افغانستان و توافقات ابر قدرتها

مشاهد حسین

وقتی جورج بش و میخائیل گرباچوف برای ملاقات به تاریخ ۳۰ می آمادگی میگیرند ، بدون شبه موضوع افغانستان ، یگانه منبع اختلاف در جهان سوم در لست آجندای ملاقات آنها موجود خواهد بود که از زمان جنگ سرد باقیمانده است. طرفداران هر دو جناح قضیه افغانستان این ملاقات را با نگرانی و خوف انتظار دارند ، زیرا چنین معلوم میشود که ماسکو و واشنگتن حاضر شده اند در موضوع افغانستان معامله یی را بر سر مشتری های خود در جنگ داخلی افغانستان براه بیندازند.

مجاهدین مقیم در پشاور از همین اکنون امکان قبولی هر نوع معامله ابر قدرتها را در موضوع افغانستان رد نمودند. حتی وزیر خارجه حکومت نجیب ، عبدالوکیل ، شرط توافق حکومتش را در هر نوع معامله ابرقدرتها تکرار کرده و در طی مصاحبه ۸ می خود رضایت حکومت افغانستان را شرط پذیرش توافقات امریکا و شوروی دانست و علاوه کرد که افغانستان منحیث یک حکومت مستقل خود تصمیم میگیرد. در حالیکه برخی از انواع سازش ابر قدرتها بر موضوع افغانستان برملا میگردد، در عین حال از تفاوتهای میان امریکا و پاکستان از یک طرف و حتی بین نجیب الله و ماسکو از جانب دیگر پرده برمیدارد.

در حالیکه ملاقات دو رهبر نزدیک میشود وسایل اطلاعات جمعی موضوع معامله ابر قدرتها در موضوع افغانستان را عنوان قرار داده اند این نوع پیشبینی را سه دور مذاکرات ابرقدرتها قبل از ملاقات سران تقویت میبخشد که بین ماهرین امریکا و شوروی از ۲۰ - ۲۲ مارچ درهلسنکی و بین وزرای خارجه هردو کشور در واشنگتن و ماسکو در ماه های اپریل و می صورت گرفت. و در مذاکرات ماه اپریل بود که امریکا موقف نرم تری در برابر حکومت نجیب از خود تبارز داد. در جریان مذاکرات واشنگتن بود که معین وزارت خارجه امریکا رابرت سمیت اظهار داشت: ما به اشتراک نجیب و رفقایش در انتخابات آینده کدام تردیدی نداریم این مربوط به افغانها است که تصمیم بگیرند، نه ما.

وضع رو به مغلق شدن افغانستان ضرور است تا از چند زاویه و ابعاد مورد تحلیل قرار گیرد. مغلق بودن وضع افغانستان از سایرین بدین تفاوت دارد که در دیگر موضوعات منطقوی مذاکرات مستقیم بین جناح های درگیر در بحرانات صورت میگیرد. چنانچه در نیکاراگوا، انگولا، ایتوپیا و کمبودیا. اما در افغانستان تا هنوز هردو ابرقدرت از لحاظ نظامی و سیاسی درگیر اند. برعلاوه نفوذ ایران و عربستان سعودی درین کشور نیز به مغلق شدن موضوع می افزاید. نخست نقش ابرقدرتها، هردو مایلند افغانستان را از اجندای مناسبات دوجانبهٔ خود بیندازند زیرا رجحانات هردو کشور بعد از سقوط کمونیزم در کشور های بلاک شرق (اروپای شرقی) نهضت های جداطلبی کشورهای بالتیک و جنبشها در جمهوریتهای مسلمان شوروی، تغییر یافته است. هردو ابرقدرت

امروز نگرانی بیشتر از "بنیادگرایی اسلامی" دارند که میتواند بر موضوع افغانستان در آینده تاثیر داشته باشد.

مثل گذشته، موضوع حل نشده همانا باقی ماندن نجیب الله بر اریکه قدرت است که خلاف توقع دوستان و دشمنان هنوز از لحاظ سیاسی اقتدار دارد. امریکا تا اندازه نرمش از خود نشان داده است و از برطرفی او منحیث شرط قبلی برای آوردن صلح در افغانستان گذشته است. امریکا توافق کرده است که نجیب و یارانش میتوانند در انتخابات آینده افغانستان اشتراک نماید به شرطیکه در زمان انتخابات او بر سرقدرت نباشد. اما طوریکه معلوم میشود روسها هنوز از نجیب جانبداری مینمایند. و حتی بر اساس گفته یکی از دیپلوماتهای امریکایی موقف روسها در قبال نجیب بعد از شکست کودتای اخیر هنوز سخت تر شده است.

با آنکه این نوع سازشها در قبال موضوع افغانستان هنوز جنبه عملی به خود نگرفته اند خصوصاً اگر چنین سازشها توام با یک نوع معامله گری از طرف ابرقدرتها باشد. به هر صورت یکی از شرط های قبلی صلح در افغانستان بنا به قول نماینده خاص سرمنشی ملل متحد بنون سن هنوز وجود ندارد. به ادعای او باید توافق نظر تضمین کنندگان قضیه افغانستان (ابرقدرتها) و همسایگان نزدیک این کشور در قبال اوضاع درین دیار پیدا شود تا به مردم این کشور فرصت تعین سرنوشت به دست آید. ایجاد چنین تفاهم به نظر نمیرسد. برای اکثر کشور های جهان سوم معامله گری های دو ابرقدرت که حاضرند دوستان دیرینه شانرا

قربان مقاصد و اهداف خویش بسازند. تعجب انگیز است در جریان سفر به تونس یکی از تحلیل گران که میخواست با یاسرعرفات مصاحبه به عمل آورد موضوع جالبی را در مورد پیش آمدهای ملاقات سران در دسامبر ۱۹۸۹ مالتا خاطر نشان ساخت. او خاطر نشان کرد چیزیکه در مالتا بوقوع پیوست این بود که امریکایی ها قبول کردند که آنها از افغانستان صرفنظر کرده و در عوض روسها حاضر شدند نیکاراگوا را به امریکاییها تسلیم نمایند. این جا بود که امریکاییها قبول کردند نجیب به قدرت باقی بماند و در عوض ساندنستها در نیکاراگوا سقوط کند. پانزده روز بعد این هردو پیشبینی تقریباً درست ثابت شدند. به تاریخ ۱۱ فبروری امریکاییها برخلاف پالیسی گذشته شان بقای نجیب را پذیرفتند. به تاریخ ۲۵ فبروری ساندنستها در مقابل کاندید طرفدار امریکا در انتخابات بازنده شده، پدیده ایکه در تاریخ کشور های روبه انکشاف یک حکومت انقلابی از طریق انتخابات از قدرت انداخته شود.

نجیب از یک طرف از جنگ جلال آباد سلامت بدر آمد و از طرف دیگر از کودتای ناموفق وزیر دفاع خویش سالم بماند و اکنون از اعتماد به نفس خاصی برخوردار گردیده است. او وضع فوق العاده را ختم شده اعلان کرده و از مبارزه انتخاباتی با مجاهدین دم میزند. نجیب فضل الحق خالقیار را که عضو حزب حاکم نیست به حیث صدراعظم مقرر کرد. با افتتاح مجدد سفارت های ایتالیا و فرانسه، نجیب جرئت بیشتری پیدا کرده و کوشیده است قوماندانان محلی را به خود جلب کرده و بساب مذاکرات را با رهبران معتدل پسند مقیم در پشاور مثل پیر سید احمد

(ص ـ ٦٤)

ملیشه های افغانستان

جیلز دورونسورو و شانتل لوبیتو

اپریل ۱۹۷۸ : کودتای افسران تربیت یافته در اتحاد شوروی، گروه خلق حزب دموکراتیک خلق را در کابل بر سر اقتدار آورد. در این دوره تره کی ـ امین که از اپریل ۱۹۷۸ تا دسامبر ۱۹۷۹ ادامه یافت از شیوه های بلشویکی برای آوردن تغییرات عمده اجتماعی استفاده شد. خلقی های پطلون پوش با نکتایی ها و بروت های شخ شان خواستند اقتدار محلات را از ریش سفیدان محلی تصاحب کرده و از مردم خواستند تا آنها با فیودالیزم وداع گویند، املاکات ارضی را بپذیرند، به کورسهای سواد آموزی بپیوندند. این طرز تحمیلی برخورد برای مردمان دهات غیر قابل قبول بود.

با آنکه وجود مشاورین روسی در ادارات و وزارتخانه ها احساس می شد لیکن تا این زمان روسها اختیار کامل رژیم را هنوز به دست نگرفته بودند. برخلاف خلقی ها روسها طرفدار آوردن تدریجی اصلاحات بودند. در اکتوبر ۱۹۷۸ گروپهای دفاع از انقلاب متشکل از اعضای مسلح حزب حاکم تشکیل گردید. بعد از چند ماه از سرد رگمی و بیشتر بنابر سقوط حکومت مطلق العنانه داود تا بر تحمیل پالیسی های کمونیستی نا آرامی در کشور اوج گرفت و با آغاز سال ۱۹۷۹ بیشتر شدت اختیار کرد.

قیام دهقانان و عساکر در چندین منطقه بوقوع پیوست. قیام هرات در مارچ ۱۹۷۹ و از مزار شریف در اکتوبر ۱۹۷۹ واقع شد. در بهار ۱۹۷۹ - وقتی خلقیها دامنه قیام ها را احساس کردند، امین به تسلیح قوم خویش (خروتی) که از مواضع رژیم دفاع میکردند پرداخت. این قوم در حقیقت اولین ملیشای رژیم کمونیستی به حساب میرود.

وقتی تره‌کی در سپتامبر ۱۹۷۹ توسط امین از بین برده شد و امین خواست از روسها دوری اختیار کند، روسها تصمیم گرفتند تا کنترول مستقیم اوضاع را بدست گیرند. به این ترتیب آنها مستقیماً تهاجمی را براه انداختند ودر ۲۷ دسامبر ۱۹۷۹ کارمل رهبر جناح پرچم در حزب دموکراتیک خلق را بر مسند قدرت در کابل رسانیدند. ازین بعد تمام تصامیم توسط روسها گرفته میشد و کابل مستقیماً از ماسکو اداره میشد.

با آمدن کارمل بر صحنه، روشها و پالیسیهای تره‌کی - امین از طرف پرچمی ها و روسها چپی تندرو توصیف گردیده و متروک گردیدند. تعهدات شوروی ها در افغانستان به اساس مودل به کار برده شده در آسیای میانه در سالهای ۱۹۲۰ - ۱۹۳۰ بنیاد نهاده شد و همچنان مجاهدین و جهاد به (بسمچی) و جنگشان تماثل داده شد. لاکن برخلاف آسیای میانه که در آنجا طبقه نخبه معتدل به تدریج اختیاررا از دست بلشویکها گرفتند، در افغانستان طبقه نخبه محلی مودل متضاد یعنی اسلام را اختیار کردند. روسها خواستند از حمایت عنعنوی اشخاص برجسته که اهمیتشان رو به زوال بود استفاده کنند از سال ۱۹۸۰ به این طرف

شوروی ها (چون رول کارمل صرفاً اجرای دساتیر روسها بود) شروع به محاسبه نقاط ضعیف حکومت کردند و بیشتر ستراتیژی منطقی تری را با تقسیم بندی مناطق آغاز کردند. در شهر ها رژیم کنترول قایم داشت بنابران کار متداوم " شوروی سازی " از طرف حزب آغاز گردید. در دهات برعکس این پالیسی سعی شد چون درین مناطق دشمنی با رژیم در اوج خود بود از روش آشتی و سازش کار گرفته شد تا اهالی را به این ترتیب طرفدار خویش سازد و مسأله ایدیالوژی را مطرح نسازد و برعکس متوجه ایجاد مناطق امن شود. ایجاد چنین دو محیط موجب ظهور دو نوع متفاوت ملیشا گردید. در شهر ها اعضای مسلح حزب در ملیشا شامل شدند و در دهات این نقش به عهده اشخاص با نفوذ گذاشته شد.

ملیشای شهری :

در حوزه های شهری تامین امنیت بدوش نظامی و عساکر شبه نظامی بود. قوای حکومتی همراه با قوای روسی ، خاد ، غارندوی و ملیشا در مقابل مجاهدین میجنگیدند. تمام اعضای حزب در عمل باید خود را مسلح ساخته از انقلاب در شهر کابل و ولایات دفاع نمایند در سال ۱۹۸٤ تعداد اعضای حزب در کابل به ۳۰۰۰۰ نفر میرسید. تعداد اعضای حزب در ولایات بدرستی معلوم نیست اما با آنهم تعداد حزبیها در شهر جلال آباد ۱۰۰۰۰ در شبرغان از ٦ الی هفت هزار تخمین شده است. این دو شهر از مراکز مهم فعالیت آنها محسوب میگردد. از طرف دیگر در شهر هرات ۲۵۰۰ حزبی موجود بوده و رهبر حزبی این ولایت نیز از ولایت فراه مقرر

گردیده است.

اعضای حزب قسمت اعظم ملیشای مراکز ولایات را تشکیل داده که تحت فرمان روسای حزب فعالیت میکنند. به قول سویت سکایا روسیا (شماره ۱۹ فبروری ۱۹۸۹) والی بلخ (نجیب الله مسیر) میگوید: "از اینکه اعضای حزب در ترکیب ٤٥ پوسته شامل اند و باعث کم شدن تشویش از جانب مجاهدین گردیده خرسند است." در حقیقت نیروهای مقاومت در داخل شهرها در ولایات نفوذ کرده و طوریست که جنگ در داخل شهرها بوقوع پیوسته حتی مناطقی در داخل شهرهای کندهار و هرات بدست مجاهدین افتاده است. شهر کابل جائیست که در آن سیستم ملیشایی کامل از طرف اعضای حزب بوجود آمده است. طرز تلقی شهریان کابل طوری بوده است که در سال ۱۹۸۰ قیامی را علیه موجودیت قوای روس در افغانستان براه انداخت. این کار باعث گردید که رژیم کنترول محکم خود را درین شهر قایم کند و این کار را با موجودیت ملیشا انجام داد. این کار با موجودیت هزاران حزبی که درین شهر موجود اند و تیر پشت ملیشا را میسازد امکان پذیر گردید. معلومات در مورد گذشته و موقف اجتماعی افراد کمونیست در شهر کابل موجود نیست. این اشخاص معمولاً از فامیل های متوسط (مامورین ملکی، معلمین و دوکتوران) بوده و قسمت کمی از آنها دکانداران و سایر پیشه ها را اختیار کرده اند. عمر اوسط اکثر اعضای حزب بین ۳۰ تا ۳۳ سال بوده است.

بعد از ۱۹۸۱ نظر عمومی این بود که اعضای حزب در مکروریان و شهر نو به گروپها تنظیم شوند. بعد ازین که حملات شب هنگام مجاهدین

بالای کابل افزایش یافت اعضای حزب با وجود داشتن سلاحهای کافی و بهره از بالای بام مجبور گردیدند از برخی مناطق مثل پغمان عقب نشینی کنند. سه نوع متفاوت ملیشا در کابل فعالیت داشتند که وظایف متفاوت را انجام میدادند و موظفیت گوناگون داشتند.

۱ ـ **سپاهیان انقلاب**: این افراد از اعضای حزب و به رژیم خیلی وفادار بودند. تعدادی از آنها از سازمان جوانان که یک شاخه حزب حاکم است تشکیل گردیده بود. این اشخاص یک دوره تربیتی را در قوای مسلح رژیم سپری کرده بودند. وظیفه عمده این ملیشا اشغال مناطق بعد از اجرای عملیات توسط قوای روس و رژیم بوده است. آنها برعلاوه وظیفه داشتند تا اهداف حزب و انقلاب را برای مردم توضیح دهند و " دهاقین را در امور محوله شان " کمک کرده و " آخرین بقایای" دشمن را در مناطق ازبین برند. بنابران بعد از عملیات تهاجمی عمده در جولای ۱۹۸٤ در وادی پنجشیر ٤۰۰ الی ٦۰۰ تن اعضای حزب دربنجا مستقر گردید و کاروایی های آنها در ساحه بهترین موضوع تبلیغاتی را برای رادیو و تلویزیون رژیم در پایتخت تشکیل میداد. برای دوماهه وظیفه محاربوی خویش آنها در بارک های عسکری زیست کرده و یونیفورم عسکری به تن کردند. این افراد در جریان این ماه از ۲۰ ـ ۲٤ نفرتلفات داشتند. بعد از تخریب نصف قسمت جنوبی پنجشیر در سال ۱۹۸۵ ، ۱۱۰۰ نفر از اعضای حزب به این وادی برگشت کردند تا بازهم با " اهالی این وادی کمک نموده باشند." اما اهالی بنابر دستور قوماندان مسعود منطقه را ترک گفته بودند. با وجود آنهم وسایل اطلاعات جمعی

رژیم دو هفته تمام مصروف یادآوری از توقف دوهفته ای رژیم در وادی بود. برای این که به مردم تفهیم شده بتواند که ساحه تحت نفوذ رژیم قرار دارد راپور های تکراری را دوباره به نشر میسپردند. در راپور های تلویزیونی ملیشا ها را نشان میداد که به سواری بسها خود را به پنجشیر میرسانند. در واقعیت امر وظیفه این ملیشا ها کمک رسانیدن به عساکری بود که رژیم در پوسته های جنوب پنجشیر مستقر ساخته بود.

در حالیکه سپاهیان انقلاب در پنجشیر موفقیت قابل سوال داشتند در سایر مناطق همیشه به ناکامی مواجه بودند. در سال ۱۹۸۵، ۲۰۰نفر از اعضای حزب به کندهار گسیل شدند. این افراد ظاهراً برای یک ماه لیکن در واقعیت آنها برای ۹ ماه متوالی باید در آنجا باقی می ماندند. وظیفه آنها صرفاً محافظت از شفاخانه و مراکز اداری در شهر بود. بعد از مدتی توقف اجباری، تعداد قابل ملاحظه‌ای ازین افراد تصمیم گرفتند از حزب خارج شوند. مطبوعات حزبی از اشتراک سپاهیان انقلاب در عملیات های شکردره و هرات به غلط راپور دادند.

برای اعضای جوان حزب جریان عادی وقایع شامل یک دوره خدمت در ملیشا و در یکی از مراکز ولایات بود. درین مدت آنها در حقیقت از امتحان اراده بیرون میشدند و برای سوانح آنها خیلی مفید به نظر میرسید که در آینده و در مسئولیت های آینده شان تاثیر داشت. رژیم در فرستادن سپاهیان انقلاب خارج از حوزه کابل دچار مشکلات بود. کمونیستهای شامل ملیشا مانند سایر گروپهای محارب در افغانستان خارج از ساحه گروپی خود موفق نبوده اند.

بسم الله الرحمن الرحیم

وجاهدوا فی الله حق جهاده

افغانستان در مطبوعات جهان

درین شماره

آغاز سال پنجم ٤

مین ها و عملیات پاکسازی ٥

افغانستان و توافقات ابر قدرتها ١٠

ملیشه های افغانستان ١٤

همسفری ها با مجاهدین ٣٣

در بین افغانها ٦٠

شماره اول و دوم | سال پنجم | حمل و ثور ١٣٦٩

۲ ـ **حوزه امنیتی** : تعداد این حوزه ها در کابل به یازده یا دوازده میرسید. فعالیت های شبه نظامی آنها بهره داری در مربوطات دوایر و موسسات حکومتی و یا واحد های سیار امنیتی در جاده ها بود. اعضای حزب مجبور بودند در هر پانزده روز یکبار به حوزه های امنیتی سر بزنند. این فعالیت آنها توام با همکاری با خارندوی، سازمان دموکراتیک جوانان و خاد انجام میشد. در سال ۱۹۸۵ عهده واحد های سیار به عهده خارندوی گذاشته شد که بیشتر از جناح خلق حزب در آن اکثریت داشتند. اعضای خلقی حزب در سایر سازمانها تقریباً ناپدید گردیدند.

۳ ـ **گروه دفاع خودی** : درین گروپ غیر از اشخاص حزبی، اشخاص غیر حزبی نیز در مساعله تامین امنیت سهم گرفتند. در هر یک ازین گروه ها از ۲ الی ده نفر تنظیم شده بودند که با سلاح خفیف مجهز بودند. این اشخاص وظیفه داشتند از امنیت موسسات در شب هنگام حفاظت به عمل آورند و وظیفه خارندوی را تا اندازه ای تقلیل ببخشند.

ملیشای دهاتی :

یکی از وظایف این ملیشا حفاظت از مواضع حکومت و کنترول غیر مستقیم از سرحدات بوده است. طابق به پلانهای دست داشته دهات کشور بیشتر به کمیت ملیشا اداره شده تا در مراکز شهر پروگرام شوروی سازی به پیش برده شود و پروگرام ولایات بعداً عملی گردد. رژیم نزدیک به شهر ها، شاهراه ها و سرحدات از حمایت های تازه برخوردار میگردید.

سایر مناطق تحت بمباردمان های شدید قرار میگرفتند و سعی میشد حامیان جدیدی برای رژیم دستیاب شود.

در مناطق غیر شهری ملیشا ها از طریق اشخاص غیر حزبی متعلق به جبهه ملی پدروطن که در سال ۱۹۸۱ تشکیل گردیده بود جذب میگردیدند هدف از جبهه ملی پدروطن جذب اشخاص غیر حزبی و گسترش نفوذ دولت از طریق آنها بوده است .

جبهه دارای امکانات وسیع بوده و تمام سایر سازمانهای توده ای را با هم متحد میساخت. هدف از ایجاد پدر وطن گسترش نفوذ غیر مستقیم حزب بود که صرف در کابل چنین نفوذ را قایم کرده بود. به سطح ملی جبهه پدر وطن را اعضای شورای انقلابی و کمیته مرکزی حزب تشکیل میداد . طور مثال رحیم عاطف عضو شورای انقلابی و فرید مزدك منشی سازمان جوانان دموکراتیك و عضو علی البدل کمیته مرکزی حزب و ستار پردلی رئیس اتحادیه های صنفی و عضو کمیته مرکزی از اعضای فعال جبهه پدر وطن بودند.

به سطح ولایتی ، روسای جبهه ملی پدر وطن را اکثراً وکلای پارلمان زمان ظاهر شاه به استثنای چند نفر تشکیل میداد. طور مثال وکیل نقشبند ، رئیس جبهه ملی پدر وطن زابل در ۱۹۸۶ ، محمد حکیم صدیقی رئیس جبهه ولایتی پدر وطن تخار و غیره. این اشخاص که در فامیل های برجسته به دنیا آمده اند قبل از ۱۹۷۸ از نفوذ خاصی در مناطق مربوطه شان برخوردار بودند. لیکن با ظهور قوماندان جوان مقاومت این اشخاص نفوذ قبلی خویش را ندارند. این زوال نفوذ باعث گردید

تا اشخاص با نفوذ قبلی به سوی رژیم روی بیاورند. لیکن کابل طوری وانمود میکرد که گویا این اشخاص دارای اعتباری نزد مردم میباشند. تشکیل جبهه ملی پدر وطن بین نوامبر ۱۹۸۲ و نوامبر ۱۹۸۳ نمودار این موضوع است که حمایت در بعضی از مناطق موجود است. ایجاد کمیته های ولایتی نشان داد که بعضی از اشخاص محلی را میتوان به طرفداری رژیم جلب کرد.

موفقیت های اولی و دوامدار در ولایات شمالی از هرات تا بدخشان بدست آمد. در سال ۱۹۸٤ کابل دریافت که توانسته است تعداد قابل ملاحظه اشخاصی را که میتوانست جذب کند، جذب کرده است. ازین به بعد رژیم سعی ورزید توجه خود را به عملیات نظامی معطوف نماید.

اصطلاحات مروجه رسمی برای هر سه نوع ملیشا از هم فرق داشت چنانچه گروه دفاع از انقلاب که شاخه ای از جبهه ملی پدروطن بوده و میکوشیدند قریه و ولسوالی مربوطه خود را بیطرف نگاه دارند. غند قومی که با سلاح های پیشرفته تری مجهز بوده و آمادگی بیشتر جنگی داشتند و با وجودیکه تحت کنترول خاد به یکی از قطعات نظامی وابسته بودند. هرگاه این غند ها خارج از ساحه پایگاهی خویش و همزمان با نظامیان در عملیات ها اشتراک کنند به نام کندك اپراتیفی یاد می گردند. بر علاوهٔ ملیشای سرحدی در مناطق سرحدی فعالیت داشتند. از نگاه سوسیولوژی بین ملیشای قومی و ملیشای که به صورت انفرادی استخدام میگردیدند فرق موجود بود و این تفاوت از روی قوماندهٔ و تعمیل اوامر در میان ملیشا دانسته میشد.

سردسته های ملیشا های غیر قومی به اساس استخدام انفرادی به کار گرفته میشدند و از طرف مقامات کمونیستی تعین میشدند. این اشخاص از زمره اشخاص معروف و یا اعضای حزب وانمود ساخته میشوند افراد این ملیشا حتماء به اساس منافع مشترك یا علایق فامیلی با هم یکجا نشده بلکه به افراد روی دلایل مذکوره وی یا اقتصادی به این دسته میپوستند. این ملیشا در اطراف شهرها فعالیت داشتند. این شهرها در ختم دهه سالهای ۱۹۵۰ به سوی پیشرفت گام نهادند. مثال آن شهر لشکرگاه ، پلخمری ، کندز و میمنه بود که در آنجا کشت زمین به اساس حصه صورت میگرفت و کارگران فصلی فعالیت داشتند. ظاهراء ارتباط مالك زمین و کاشت کار درین شهرها خدمات عنعنوی گذشته را دربر ندارد ازین سبب زوال این روابط درین منطقه از موفقیت اولی اصلاحات ارضی نمایندگی میکند. لیکن در عمل این اصلاحات به شکست مواجه شد زیرا استخدام بیش از حد افراد در رشته های مختلفه و پرداخت مزد زیاد به مردم آنها را از ساحه زراعت بدور نگهداشت. در مناطقیکه اصلاحات ارضی پذیرفته شد توجه و میلان بیشتری به طرف ملیشا شدن وجود داشت. در میمنه یکی از خصوصیات افراد ملیشا همانا وفاداری مذکوره وی بود زیرا تعدادی از آنها دارای کارت های حزبی بوده و در شوروی تربیت یافته بودند.

پروسه استخدام ملیشا غاری از مشکلات نبود ازین سبب سایر عوامل نیز درین زمینه بی تاثیر نبوده است. در ساحه مانند لوگر طور مثال جاییکه ساحات وسیع تر زراعت وجود داشته است و میکانیزه شدن زراعت

روبه پیشرفت بود ، تعداد ملیشاها اندك بوده است . درین منطقه میلان طرف صوفیزم یکی از دلایل تفاوت میباشد. سردسته گروه های قومی پیش از همه رهبر گروپ بوده تا یك شخص در خدمت حکومت درین صورت استخدام به صورت دسته جمعی و بیرون از دایره سیاست صورت میگرفت . موقف قومی یکی از رهبران محلی با مناسبات این رهبر با دولت کدام مناسبتی نداشت . این پروگرام ها گاهی متشکل از افرادی میبودند که قبلاً مجاهد بودند و در صفوف طرفداران رژیم به خاطر دلایل عملی شامل شده بودند تا از منافع جوامع خویش دفاع نمایند. منافع چنین پیوستن خیلی زیاد بود. از یك طرف آنها از حملات هوایی و حملات انتقامی در امن میشدند و از طرف دیگر تحویل گیری اسلحه و کمك های اقتصادی به آنها صورت میافت . ولسوالی انجیل در جنوب هرات تفاوت آشکاری از سایر ولسوالی ها داشت . قریه جات ملیشای مربوط این ولسوالی در رفاه بیشتری حتی قبل از جنگ بسر میبردند. درین ولایت هیچ نوع مقاومت وجود نداشت .

به طورعموم جذب افراد توسط خاد صورت میگرفت که با استخدام یکی از افراد قومی انجام میگرفت که به خاد وابستگی داشت . مراسم شامل دو مرحله بود . نخست افراد در اطراف حلقه ای سلاح های دست داشته خود را به عنوان ختم مخاصمت با رژیم بر زمین میگذاشتند . بعداً آنرا دوباره بدوش کشیده و تعهد میکردند که آنرا به خاطر دفاع از انقلاب میبردارند. گاهی این کار نتیجه سانحه باری را به ارمغان می آورد ، چنانچه یکی از سانحه ها در جلال آباد اتفاق افتاد

جائیکه ۷۰ نفر از اعضای حزب جان شان را در یکی ازین مراسم از دست دادند. رژیم معمولاً از طوایف اقلیت در مناطق استفاده میکرد چنانچه در بادغیس و هرات از پشتونها و بلوچ علیه دری زبانان استفاده میشد درین جا خاد از مخاصمت های ذات البینی استفاده شایانی کرده و آنرا دامن میزد. بلوچها به این وسیله میترانستند به مقابل ایران از خود مقاومت نشان بدهند. به همین ترتیب از ازبکها که از اقلیت های افغانستان است و در مقاومت نقطه ضعیف به حساب میرفتند آنها در اثر فقر مذهبی و تعلیمی خود را بیشتر به مردمان ماورای سرحد شمالی وابسته نشان میدادند. تنها مهاجرین که از مظالم بلشویک ها فرار کرده بودند از شعور خاص سیاسی برخوردار بودند و بیشتر در صفوف مجاهدین پیوستند. برای یک تعداد دیگر شامل شدن در صفوف مقابل صرفاً یک مساله اقتصادی بود.

علاوتاً آنها فاقد سازمان منظمی بودند که بتواند ایشان را دریک گروپ واحد تنظیم نماید. چنانچه نیروهای مقاومت در فاریاب در سال های ۱۹۸۰ و ۱۹۸۲ به دو گروپ ضعیف منقسم گردیدند. از سال ۱۹۸۲ بنابر قتل سلسله وار رهبران تنظیمی درین مناطق باعث گردید تا حملات رژیم بالای آنها افزایش یابد و به تدریج به سوی رژیم روی آرند این در مورد رسول پهلوان در فیض آباد در ۱۵ کیلومتری اندخوی اتفاق افتاد. این شخص به گروه حرکت انقلاب اسلامی مولوی محمد نبی تعلق داشت و تا ۱۹۸۲ به مقابل رژیم میجنگید. در آن زمان اختلاف سختی میان وی و یکی از قوماندانان دری زبان جمعیت اسلامی در منطقه پیدا

شد. بنابر مشوره کاکای خود که صاحب منصب عسکری بود وی به دولت پیوست. رسول تا ۱۹۸۷ رول دوگانه ای را بازی کرد. او میگوشید هم از رژیم و هم از نیروهای مقاومت سلاح دریافت کند. قتل برادر او در پشاور و به بهانه اینکه سلاح کافی در اختیار او گذاشته نمیشود آشکارا به رژیم روی آورد. یکی از دلایل مراجعه به رژیم همانا مساله فرصت طلبی بود. از سال ۱۹۸۲ و ۱۹۸۳ به این طرف ولایت فاریاب صحنه موفقیت پالیسی های نفوذ در صفوف مجاهدین از طرف کمونیستها بوده است. مناطقیکه در آنجا تنظیم های ضعیفی مثل حرکت نفوذ داشتند در آنجا مساله نفوذ حکومت و نقش های دوگانه زیاد عام بود و بنابر فقدان دسپلین کافی به سرعت به طرف رژیم جذب میشدند.

تا آنجا که مربوط به اقلیت های مذهبی میشود خاندان کیان اسماعیلیه یکی از مثالها به حساب میرود. بنابر موقف خاص جغرافیوی خود که بین سالنگ شمالی و دشت کیله گی که پایگاه بزرگ روسها در آن قرار داشت و در اطراف آنها گروهها ی نیرومند و فعال مقاومت وجود داشت آنها به فشار های متناقض خیلی آسیب پذیری داشتند. درزمان تره کی در سالهای ۱۹۷۸ ـ ۱۹۷۹ که مظالم بالای اقلیت ها خیلی رایج بود این گروپ به صفوف مقاومت پیوستند. رهبر آنها منوچهر نام داشت. از طرف دیگر کارمل با استفاده از ایدیولوژی اسماعیلی شان توانست آنها را به سوی خود جلب کند. در جلب آنها به سوی رژیم مساله اختلافات ذات البینی مجاهدین نیز سهم داشت. اما با آنهم این گروه با مجاهدین میانه خوب داشتند و به آنها اجازه عبورو مرور ازسرک

های تحت کنترول خود میدادند. بنابران آنها در سال ۱۹۸۰ به طرف رژیم میلان پیدا کردند. حکومت درین زمان به گروه های تسلیمی اجازه میداد خود مختاری خویش را حفظ کنند. طور مثال در ولسوالی اندراب (در شمال شرق ولسوالی پنجشیر) جمعه خان یکی از رهبران محلی حزب اسلامی ترجیح داد در زمان حمله روسها در سال ۱۹۸٤ خود را از زیر سلطه در حال گسترش احمد شاه مسعود نجات داده و به رژیم بپیوندند. به همین سلسله عصمت مسلم که از قوم اچکزی (درانی) بود در سال ۱۹۸٤ همزمان با چندین صد از افراد خود بنابر اختلافات قومی در ولایت کندهار به سوی رژیم روی آورد. پسر یکی از جنرالها و تحصیل یافته شوروی، وی به جهاد چندان علاقه‌ای نداشت. موقف خاص او در سرحد پاکستان و افغانستان و بالای شاهراه کندهار ـ کویته باعث گردید که در نزد رژیم وی از اهمیت خاصی برخوردار گردد گرچه از ابتداء معلوم بود که او نقش دو جانبه را ایفا میکند.

جالب است که تذکر یابد که جدال میان گروپهای مقاومت همیشه با حزب اسلامی حکمتیار در تضاد بوده اند. در حقیقت طرز دید حزب اسلامی همیشه نوعی از سازش را با حکومت نشان میداد. در ولایت کندز گروه حکمتیار همیشه متشکل از ملیشاهای طرف دار حفیظ الله امین بوده است. این گروهها همیشه سعی داشته اند از جنگیدن مجاهدین علیه رژیم ممانعت به عمل آورند و نگذارند حملات بالای شهرها صورت گیرد. در اگست و سپتامبر ۱۹۸۸ در ولایت بدخشان وقتی ولسوالی های کشم جرم و بدخشان به دست مجاهدین فتح میگردید حزب اسلامی از افراد رژیم

طرفداری کرده و به آنها اجازه داد به فیض آباد پناهنده شوند. این نوع همکاری میان حکومت وحزب اسلامی منحصر به بدخشان نبوده و در سایر مناطق نیز به چشم میخورد. عین همکاری در ولایت هرات و از طرف جمعه گل پهلوان نیز در قریه سالمی به عمل می آمد.

از سال ۱۹۸٤ به اینطرف، عملیات روسها و رژیم گسترش یافت و مناطق امنیتی در اطراف شهر ها مستحکمتر گردید. قبلا زین که پوسته ها در قریه جات اطراف به خاطر تامین امنیت شهرها استقرار یابد رژیم دست به بمباردمان قریه جات زد تا این مناطق را از وجود مردم خالی نماید بیشترین تعداد ملیشا ها در این زمان جذب گردیدند و تا امروز ثابت مانده است.

از ملیشا چگونه استفاده صورت میگرفت ؟

پالیسی تحویل اختیارات به اطراف کشور در زمان حکومت کارمل عملی گردید. وی برخلاف تره کی که داشتن علایق بین اطراف و کابل را کم اهمیت فکر میکرد، کارمل سعی کرد نفوذ خود را در ولایات از طریق منشی های ولایتی گسترش بخشد. وی برعلاوه جبهه ملی پدروطن و سایر سازمانها را به این منظور رویکار آورد. برای رژیم مسلح کردن دهات به منظور تضعیف صفوف جهاد تلقی میگردید.

پالیسی سپردن اختیارات به اساس یك دید کهنه فکری عملی گردید. گرچه این پالیسی موفقیت های محدودی داشته است لیکن به همه معلوم بود که به غیر از مناطق جنوب و هلمند در سایر مناطق خوانین و بزرگان

سابقه دیگر رول خود را باخته و عوض شان طبقات جدید و اسلامی جانشین آنها شده بودند. در زمان اوج منازعه تغییرات فاحش اجتماعی رخ داد. این کار به سازمان مقاومت شعور خاص سیاسی بخشید. البته جلب چنین رهبران اسلامی به طرفداری از رژیم ناممکن گردید زیرا تمام موثریت و کاردانی آنها منوط به جهاد بوده است.

برای اینکه خصوصیات شکست ملیشا را در نفوذ بین مردم درک کنیم بهتر است سایر عوامل را نیز از نظر دور نیندازیم. اپریل ۱۹۷۸ نقطه عطفی در تاریخ افغانستان بوده است. برای بار اول از سال ۱۷۴۷ به این سو خاندان محمد زیی که یکی از عشایر درانی است از قدرت بر انداخته شد و غلجی ها به همکاری پشتونهای شرقی قدرت واختیار را به دست گرفتند. طوریکه یک پدیده عمومی است یک ایدیولوژی جهانی به حیث یک پرده دودی برای به قدرت رسیدن به کار گرفته شد. ازین لحاظ رژیم نتوانست ریشه خود را به سوی جنوب و غرب (در مناطق درانی) گسترش بخشد. مساعی برای این هدف با گماشتن زیری و عاطف کاری را چندان از پیش نبرد. رژیم کابل هنوز به پشتونهای شرق وابسته ماندولی این پشتونها نتوانستد هدف رژیم را برآورده سازند. به طورطبیعی در بکار گرفتن و تحریک اقلیت های قومی محدودیت های موجود است. خواه این اقلیت ها ، بلوچ ، هزاره ، ازبک یا هر یک دیگر باشد و یا اقلیت های مذهبی مثل شیعه یا اسماعیلی ، و یا در داخل پشتونهای شرقی شینواری ، افریدی ، مهمند ، تنی یا زوخی و غیره باشد. این نوع پیوستن ها محض برای نگاهداشتن مناطق

از انتشارات

کانون ترجمه آثار جهاد افغان

افغانستان در مطبوعات جهان

نشریه ماهوار آزاد غیر وابسته شامل انعکاسات جهاد بر حق
مردم افغانستان در مطبوعات جهان

مدیر مسئول: پوهاند دکتور سید محمد یوسف علی

وجه اشتراک سالانه

در پاکستان ۱۰۰ روپیه
در خارج ۲۰ دالر

شماره حساب بانکی:
حبیب بانک لمیتد ۶۰۶۴۹
پشاور کینت پاکستان

نشانی:
پوست بکس ۴۱۷
پشاور صدر
پاکستان

سوق الجیشی بوده است و زمینه را برای نفوذ تمام عیار رژیم فراهم کرده نمیتواند بلکه بیشتر برای ایجاد شقاق و شگاف میان نیروهای مقاومت بوده است.

برعلاوه استفاده از گروپهای مختلف گاهی نتایج معکوسی را درقبال دارد چنانچه سروبی بهترین مثال است. درین ولایت قوم کروخیل که قرار بود از پایه های برق پاسداری کنند بنابر علایق آنها با فامیل گیلانی باعث گردید که آنها نقش دوگانه را بازی کرده و وقتی که مجبور شدند پایه های بیشتر را خود شان از بین برده و خود به نیروهای مقاومت پیوستند. نقش دوگانه را اجرا کردن یکی از پدیده های بکارگیری ملیشا ها بوده است. وقتی برای محافظت سرکها و نقاط ستراتیژیک مامور میشدند ملیشا ها به زودی با نیروهای مقاومت به قایم ساختن ارتباط میپرداختند. مخالفتهای ذات البینی بین خاد، اردو و سایر مقامات امنیتی باعث میگردید که در میدان جنگ هماهنگی لازم بدست نیاید. قریه جات مربوط ملیشا ها زیر حمله نیروهای مقاومت قرار می گرفتند، بدون اینکه از جانب اردو محافظت شوند. از جانب دیگر نیروهای مقاومت به جواب متقابل دولت به کشتن رهبران ملیشا می پرداختند و این در مورد واقعه هرات شیر آقا، قوماندان حرکت مولوی نبی صدق میکند که وی در سال ۱۹۸۱ به حکومت پیوست لیکن در سال ۱۹۸۳ به قتل رسید.

خلاصه :

به قدرت رسیدن نجیب الله در سال ۱۹۸۶ منحیث زمان مساعد برای

عکس : مجله افغانستان ـ لندن

رویکار آوردن گروپهای ملیشا ها تلقی میگردید. شخصیت نجیب الله این موضوع را تقویت میبخشید. چون وی پسر یکی از پولیس های مخفی بود و خانم وی نیز از خاندان محمد زایی درانی بود، چانس جلب بیشتر عشایر درانی را زیادتر میساخت. این عشایر از کمونیزم بیشتر فاصله داشتند.

در حقیقت این پالیسی تغیر زیادی نسبت به پالیسی کارمل داشت. تصمیم خروج قوای روسی قبل از تعیین نجیب الله اتخاذ گردیده بود. بنابران او شخص بعد از خروج قوای روسی تلقی میگردید. اعلان پالیسی مصالحه ملی در مطبوعات حکومتی ادعای کمک متداوم از جانب اهالی بود، نجیب الله در پهلوی سعی برای مذاکرات با مجاهدین سعی در استحکام رژیم خویش کرد و کوشید با حمایت دوامدار روسها از پیشروی مجاهدین به سوی شهرها جلوگیری کند.

در آینده ملیشاها که فاقد هرگونه پلان و ایدیولوژی اند و قوم نیز به ملیشا ها منحیث سپر استعمال خواهد شد محتمل به نظر میرسد که آنها به ترافیک ادویه مخدره روی آورند و یگانه مرجع قابل اعتماد در ملیشا همان افراد حزبی باقی بماند که در صفوف ملیشا تنظیم شده اند. ■

همسفری ها با مجاهدین

- قسمت دوم -

سندی گال

من سفر سوم خود به افغانستان را در تابستان سال ۱۹۸۶ انجام دادم. من برای بار نخست در سال ۱۹۸۲، که مردم جهان هنوز پیرامون برخورد های داخل افغانستان آگاهی اندکی داشتند، برای تهیه یك فلم مستند به آنجا سفری به عمل آوردم. به من از طرف بعضی ها توصیه شده بود که اگر خواهان کسب معلومات واقعاً تازه میباشم باید ابتداء به پاریس بروم و در آنجا با تعدادی از کارشناسان صحبت کنم. من این کار را به خوشی انجام دادم. صحبت های پاریس ارتباط مستقیمی به مساله افغانستان نداشت. چارلس مورگان، یك کامره مین در آن فرصت و بعدتر صنعتگر موتر های سپورتی، مرا به پاریس همراهی میکرد. در پایان مذاکرات موفقیت پیشبینی شده را در "براسی لب" واقع در بولیوار سنت گرمین به ساعت ۱۱ قبل از ظهر با سر کشیدن جامهای باده تجلیل کردیم. من و چارلس به معیت تام مورفی، رفیق جوان ثبت کننده آواز نیگل ریان، دوست قدیمی و ادیتور سابق (INT) و پرودیوسر فلم های مستند، در ضمن سفر خارق العاده خویش با احمد شاه مسعود، رهبر مجاهدین وادی پنجشیر، دیدار به عمل آوردیم.

درین سفر، که برای ده هفته به طول انجامید، مورد بمباردمان

شدید قرار گرفتیم و در یک نقطه ، برای سه هفته جانکاه ، از تمام وسایل فلم گیری خود جدا ماندیم. اما چیزیکه باعث خوشی خاطر گردید دستیابی به هدف اصلی و اساسی سفر ما یعنی تهیه یک فلم یک ساعته در باره جنگ بود. این امر نه تنها در آن فرصت بلکه در آینده نیز برای ما چیزی کم از یک معجزه نبود.

من در سال ۱۹۸٤ نیز به افغانستان سفر نمودم . درین سفر ما را افغانها ، باشندگان ولایات جنوب افغانستان و واقع در نزدیکی مرز پاکستان همراهی میکردند. گروه همسفر ما را حاجی دین محمد ، شخصیت درجه دوم حزب اسلامی مولوی محمد یونس خالص ، رهبری میکرد. ما به علتی با این گروه به داخل افغانستان میرفتیم که گفته میشد که در دسترس افراد تنظیم شان یک تعداد راکت های سام قرار داشت و ما امیدوار بودیم از سرنگون شدن هلیکوپتر های روسی به کمک این راکتها فلمبرداری کنیم . اما راکتهای روسی خلاف توقع ، به نسبت اینکه اسلحه روسی واقعاً اسلحه خوبی نیست و یا اینکه از آنها نگهداری درستی نشده بود ، کاملاً غیر قابل اعتماد ثابت شد. اما از آنجاییکه آن سلاحها از جاهای دور بر پشت اسپها و ازبالای کوهها نقل داده میشد غیر موثریت آنها قابل تعجب نبود. به این نسبت تمام سعی و تلاشها در سقوط دادن هلیکوپتر روسی به ناکامی انجامید.

در جریان این سعی و تلاشها چهار هلیکوپتر روسی از بالای سر ما عبور کرده سفر شانرا به جانب یک قرارگاه نظامی دولتی ادامه دادند که چند میل دورتر از ما قرار داشت. هدف شان اکمالات قشونهای موجود

در آنجا بود. هنگام عبور هلیکوپتر ها ما در یك دهکده نشسته بودیم با شنیدن صدای هوا پیما ها با دست پاچگی بوتهای خود را به پا کرده و وسایل فلمبرداری را به عجله با خود برداشته از اتاق بیرون شدیم. هنگام بیرون شدن دیدیم که دو هواپیمای می ۱۸ در چند میلی ما در میان کوههای گرد و خاك به زمین می نشستند. دو هواپیمای توپدار به رسم حراست آنها در هوا دور میزدند تا مبادا از طرف مجاهدین زیر آتش قرار گیرند. ده دقیقه بعد تر هواپیما ها پس از تخلیه محموله های خود از زمین بلند شده دوباره به سمت ما آمدند تا جاده قدیمی کابل و جلال آباد را تعقیب کنند.

حین عبور هلیکوپتر ، چریکها تنها یك راکت سام را برای فیر آماده ساخته بودند. مجاهد موظف فیر راکت متوجه بود که هلیکوپتر خوب بالای سرش بیاید تا به سادگی هدف قرار گرفته بتواند. هلیکوپتر به چند متری بالای سرش رسید آنرا خوب نشانه گرفت تا به محض فیر، راکت حرارت را تعقیب کرده و هلیکوپتر را سقوط دهد. ما آماده فلمبرداری صحنه بودیم. در مسافه ۵۰ متری کامره فلمبرداری بر دکمه راکت فشار آورده شد. همینکه فیر صورت گرفت پف شدن دود آن به مشاهده رسید. اما مجاهد موظف فیر با کمال مایوسی متوجه شد که راکت فیر شده به جای اینکه به سمت هوا پیما در هوا بلند شود ۵۰ و یا ۶۰ متر دورتر مانند " پغسه گل " بروی زمین پرتاب شد. هلیکوپتر بی خبر از وقوع این ماجرا به پرواز خود ادامه داده از دیده ها ناپدید گردید. حتی آواز فیر کننده راکت سام ، که بالای یك تپه کوچك وسط یك میدان

قدراست ایستاده بود ، نیز خوف و هراسی به دل جا نداد.

بعد ها مجاهدین به ما حالی ساختند که چون از ۱۰ راکت سام ممکن است یکی آن به هدف اصابت کند بنابران فیر آن راکت ها برای شان دلگرمی بخش و عدم رضایت آنها قابل تعجب نمیباشد.

چند روز بعد، وقتیکه از افغانستان به پشاور مراجعه کرده بودم با یك دوست قدیمی ام برخوردم که نامش رندی سکرز پیکو وایك اما نزد دوستان به اندی دی پول معروف بود. او دوره خدمت عسکری خود را در قوای پاراشوت سپری کرده و سپس به حیث یك فلمبردار آزاد چندین بار به داخل افغانستان سفر نموده بود. او با خانمش کریس یکجا بود. خانمش عکاس صامت بود. آنها در صدد آن بودند که از پشاور به پنجشیر بروند. اندی به من گفت ، " سیندی ، چرا سال آینده یکجا به افغانستان نرویم ؟ " من با مسرت در پاسخش گفتم ، " خوب است ، به این مفکوره کاملاً موافقم ." واقعاً مسایلی بود که باید پیش از پیش حل میگردید از جمله آماده سازی یك نمایش در سال ۱۹۸۵ کاملاً ناممکن ثابت شده بود. مشکلات تا اوایل سال ۱۹۸۶ حل گردید و پلان مفصل تهیه یك فلم مستند طرح ریزی شد تا من و اندی به همراهی نوول سمارت ، کامره مین فلم های مستند تلویزیون مرکزی ، فرمایش دهنده تهیه فلم ، آنرا در عمل پیاده کنیم. بعد ها به خوبی ثابت شد که نوول نه تنها یك کامره مین درجه اول بلکه یك همسفر موافق و پرتلاش نیز بود. او و ایندی تیم موفقی را میساختند. ما این تصمیم را نیز اتخاذ نمودیم که یکبار دیگر از احمد شاه مسعود افسانوی دیدار به عمل آوریم. این سفر برای

ما از نگاه مسافه طولانی ترین و پر اشکال ترین مگر از بسا جهات موفقیت آمیز ترین بود.

ما به تاریخ ۱۴ جون از لندن حرکت کردیم - روز زیبا و آغاز تابستان بود. تا حدودی برای من مایهٔ تاسف بود که چشم انداز سرسبز کنت را ترک میگفتم ، زیرا هنگامی بود که برگهای درختان شکل کامل خود را میگرفتند. نیکل ریان برای وداع ما به میدان هوایی هیتروی لندن آمده بود و به افتخار سفر آینده ام به افغانستان برایم یک بستهٔ بسکویت قایق های نجات تحفه آورده بود. تا یک اندازهٔ محدود دل او هم میخواست که مرا در سفر ماجرا جویانه به افغانستان همراهی کند.

وقتیکه من به الینور خانم گفتم که باز به افغانستان میروم اعتراض کنان گفت: " تو حتماً دیوانه استی ، اجرای اینگونه کارها از سنات بسیار دور است. " من براستی چند ماه کم ۵۹ ساله بودم ، اما با آنهم برای اجرای این سفر ناتوانی احساس نمیکردم . چون من قبلاً دو مرتبه سفر انجام داده بودم از عهدهٔ یک بار دیگر نیز به خوبی بدر شده میتوانستم . من خود خوب میدانستم که مساعدت جسمی عیناً مانند مساعدت ذهنی از شرایط اساسی سفری و آنهم به افغانستان می باشد . هرگاه انسان به اندازه کافی مصمم باشد تکالیف جسمی را حین بالا شدن و پایین شدن فراز ها و نشیب های خطرناک اراضی تحمل میکند ، غذا های خلاف میل را صرف مینماید ، با شرایط ناگوار پنجه نرم میکند و با رفقای افغانی ، که برای آنها فاصله و زمان مفاهیم کاملاً

جداگانه دارد ، سازش مینماید. برای یك افغان " نیم ساعت " معنی هر چیزی حتی دو سه ساعت را هم دارد. روزی پس از طی مسافت زیادی آرزوی زیادی به رسیدن به نقطهٔ مطلوب داشتم ، از سه رهگذر پرسیدم که تا دهکده دیگر چقدر فاصله است. سه نفر سه گونه جواب دادند : ۳۰ دقیقه ، یك ساعت ، یك و نیم ساعت. در نتیجه معلوم شد که تا دهکده دیگر ۲ ساعت مسافه بود.

درین سفر ملحوظات دیگری نیز باید درنظر گرفته میشد. چیزهای ترسانندهٔ به گوش میرسید که گویا روسها راههای نفوذ به داخل افغانستان را سخت حراست مینمایند ، کاروانهای حامل سلاح را بمباردمان میکنند و برای جلوگیری از نفوذ اشخاص نیروهای خاص سپتسناز را بیشتر مورد استفاده قرار میدهند. این نیروها توسط هلیکوپتر آورده شده در جاهای حساس پیاده میگردند. آنها در کمین گاههای واقع در کنار راهها جا گرفته بر کاروانهای بی خبر شبیخون میزنند. گفته میشد که به این ترتیب باعث خسارات جانی به انسانها و حیوانات میگردند.

دوستان ما در جمعیت اسلامی ، تنظیمی که مسعود به آن منسوب است به ما گوشزد نمودند که راههای جنوب کشور پر مخاطره است و ما باید از راههای شمال حرکت کنیم که بیشتر مصئون میباشد. اما من اینرا هم میدانستم راههای شمال طولانی و صعب العبور است. برای سفر از طریق راههای شمال لازم بود که انسان از منطقه کوهستانی چترال عبور کند. من در بارهٔ این راه از یاداشت های دولتی پیرامون محاصره معروف سال ۱۸۹۵ معلومات حاصل نموده بودم و به خاطر آورده میتوانستم که از مرز

پاکستان تا وادی پنجشیر کوتلهای زیادی وجود دارد و بلندی بعضی از آنها حتی به ۱۵ هزار فت هم میرسد. من این راه را که به دژ مستحکم مسعود منتهی میشود در سال ۱۹۸۲ طی نموده بودم، مگر در آن فرصت مسعود از وادی پنجشیر بیرون رفته بود و جایی که در آن افراد جنگی خود را سازماندهی کرده و آماده جنگ میساخت بسیار دور بوده و در جوار مرز شوروی قرارداشت. مشکل ما این نبود که او را در کجا پیدا کرده میتوانیم، بلکه چه مسافه را باید طی کنیم تا به او برسیم. به ما مخفیانه معلومات داده شده بود که او در خوست و فرنگ، شهری در دامان سلسله کوههای هندوکش و در حدود یک هفته راه از وادی پنجشیر یافته شده میتوانند. اما تخمین یک هفته راه برایم واقعبینانه معلوم نمیشد زیرا مسعود اکثر اوقات از بیم جاسوسان و دسیسه های کمونستها از یک جا به جای دیگری در حرکت میبود تا مبادا توسط گماشتگان کمونستها مورد سوء قصد واقع گردد. او در سال ۱۹۸۵ برای روسها دشمن درجه اول محسوب میگردید و یا لااقل در لست کوتاه دشمنان درجه اول روسها او هم شامل بود.

گذشته از قصه های ترساننده سپتسناز، یقین کامل داشتم که من و ایندی حتماً در لست سیاه کا جی بی، که در مورد ژورنالستان غربی، ژورنالستانی که به کمک مجاهدین به داخل افغانستان رفته و آنچه را که واقعاً در آنجا روی میدهد به آگاهی جهانیان میرسانند، تهیه نموده اند شامل خواهیم بود. اگر نمایندگان کا جی بی به زعم مردم در امور استخباراتی کفایت هم نداشته باشند اما به فکر ما این میرسد که آنها

افغانستان در مطبوعات جهان

شماره اول و دوم سال پنجم حمل و ثور ۱۳۶۹ ـ شعبان و رمضان ۱۴۱۰

فهرست مطالب

یادداشت ماه		٤
مین ها و عملیات پاکسازی	از مجله فری افغانستان می ۱۹۹۰ ـ واشنگتن	٥
افغانستان و توافقات ابر قدرتها	مشاهد حسین فرنتیر پوست ۲٦ می ۱۹۹۰	۱۰
ملیشه های افغانستان	جیلز دورونسورو و شانتل لوبیتسو مجله سنترل ایشین سروی	۱٤
سفر ها با مجاهدین	سندی گال	۳۳
معرفی کتاب		٦۰

حتماً در کمپیوتر های شان این حقیقت را جا داده خواهند بود که ماسه نفر در ماه جون سال ۱۹۸۶ به افغانستان سفری خواهیم داشت. اگرچه من به اثر تجربه باین درک رسیده ام که در حالات مخاطره آمیز افواهات نسبت به اصل حقیقت موضوع ترسانده میباشند. چنانچه درین دفعه نیز به اثبات رسید. من پیش از اجرای سفر به داخل افغانستان با یک تعداد اشخاص صحبت های داشتم، با درنظرداشت آن صحبتها چنان می اندیشیدیم که این سفر خطرات شدیدی در قبال خواهد داشت. روسها پس از سالها تجربه در افغانستان دریافتند که در شرایط افغانی چگونه به جنگ چریکی بپردازند. دیگران نیز به عین شکل دریافتند که چگونه شرایط افغانستان را درنظر بگیرند. جولین سمت، خبرنگار من و سر طبیب نافی به من یک مدال معجزه نمایی داد که مرا از خطرات مصئون نگهدارد، مگر من این را هم میدانستم که من و نوول برای نگهداری خود بهتر از ایندی شخص را سراغ نمیتوانستیم.

من با شک و تردید ناچیزی اطمینان کامل داشتم که این سفر من به افغانستان سفر آخرینم خواهد بود، نه تنها از نگاه اینکه با خطرات مواجه بودم بلکه خطر تهدید تحجر فکری را نیز احساس میکردم. من یگانه ژورنالست تلویزیونی بریتانیا بودم که به مسأله افغانستان علاقه ژرفی گرفته بودم. چنانچه در ظرف چهارسال سه بار در داخل آن کشور سفر نموده و سه فلم مستند طویل جنگ را تهیه نموده بودم من با خود گفتم وقت آن است که مسایل را از دیدگاه تازه بنگرم.

در عین زمان من مصمم بودم که نغمه قوی من همانقدر نیرومند باشد

که از دست من ساخته است زیرا من شدیداً احساس میکردم که در گذشته وسایل ارتباط همگانی غرب به افغانستان دلچسپی نداشتند و حالا هم بسیار ممکن است آنرا در تاق نسیان بگذارند زیرا مساله افغانستان از مسایل افریقای جنوبی و لبنان کاملاً فرق دارد.

من سه سال برای آژانس خبری رویتر در افریقای جنوبی کار کردم من کاملاً میدانم که چرا افریقای جنوبی ، به حیث یك محل برخورد قدیمی بین سفید پوستان و سیاه پوستان ، توجه و علاقه مردم را آنقدر به خود جلب کرده بود. همچنان جنگ داخلی لبنان ، بیش از آنچه که شکسپیر تصور میتوانست ، خونین تر و پیچیده تر است. آنچه به این مساله اهمیت بیشتر داده موفقیت ستراتیژیك و نفت شرق میانه و بعد اسرائیل میباشد.

برعکس آن دو منطقه ، افغانستان آنقدر از بریتانیا دور و برای مردم بریتانیا ناشناخته است که موجبات تشویش شانرا فراهم نمیسازد ، زیرا نیم قاره هند دیگر جزء امپراتوری بریتانیا نیست و سربازان انگلیسی دیگر مجبور نیستند که سرحد شمالی غربی را از تعرض دیگران حفاظت کنند. پس روی این ملحوظات استدلال معقولانه و واقع بینانه این خواهد بود که انگلیسها دیگر مجبور نیستند که مانند گذشته با روسها روی افغانستان جنگ یا مصالحه بنمایند.

روی همرفته ، در بریتانیا و غرب چنان استدلال میشود که افغانستان یك مساله باخته شده است ، ما در باره آن چیزی نمیتوانیم . مسایل و موضوعات زیاد دیگری وجود دارند که به علاقه و منافع ما رابطه

نزدیکی قایم ساخته میتواند.

در مورد افغانستان تنها من میگویم : آزادی غیر قابل تقسیم است مبارزهٔ افغانها علیه روسهای متجاوز معنی حصول استقلال آنها را دارد. روسها برای تجاوز خود جز " قدرت حق است " منطق دیگری ندارند در حالیکه مبارزه افغانها نسبت به تمام جنگهای رهایی بخش ملی عادلانه بوده و با قهرمانی بیسابقه پیش برده میشود. به عقیده من جنگ افغانها علیه استعمارگران شوروی نسبت به جنگ آزادی امریکا علیه بریتانیا در قرن ۱۸ ، نسبت به جنگ آزادی یونان علیه ترکها در قرن ۱۹ ، و نسبت به مبارزات کشور های استعمار شده یی چون مصر ، الجزایر اندونیزیا ، قبرس و زمبابوی در قرن ۲۰ در یک سطح بلند تر قرار دارد. انسان از یک مبارزه مختلف مگر نه کمتر قهرمانانه دیگرهم فکر میتواند : دفاع از آزادی خود ما در جنگ جهانی دوم ، مخصوصاً در روز های اول علیه آلمان نازی هتلری و همچنان از سال ۱۹۴۱ به بعد ، مقاومت روسها در " جنگ کبیر میهنی " شان علیه عین دشمن .

جای درد و اندوه بسیاراست که اتحاد شوروی ، که در جنگ جهانی دوم در راه حفظ استقلال خود فوق العاده جنگید ، میخواهد یک کشور کوچک و عقب مانده مگر بی نهایت شجیع را چهل سال بعد به شیوهٔ بسیار ظالمانه و وحشیانه تحت انقیاد خود درآورد. لیونید بریژنیف و وارثان او باید آماده پاسخگویی این عمل ناروا و غیر انسانی خود باشند.

فصل سوم

ما به ساعت ۵ صبح ۱۵ جون به اسلام آباد ، پایتخت عصری مصنوعی ، رسیدیم. درین نوبت ، به عکس هر وقت دیگری که من می آمدم ، میدان کاملاً خالی به نظر میرسید. جز تپه کوچك بکس های مسافران چیز دیگری وجود نداشت که در گمرك ارائه شود. در بیرون عمارت ترمینل خود را بین دریوران شله یافتیم که هر کدام در یك موتر موریس ماینرز قدیمی ، آخرین نشانهٔ استعماری انگلستان در پاکستان با نخوت نشسته بودند. انسان نمیتوانست توقع نماید این موتر ها در برابر نفوذ موتر های عصری تر تویوتا ، داتسون و سوزوکی جاپانی مقاومت بتوانند. با کمال تعجب دیده میشد که صنایع موتر سازی جاپان هنوز ساحهٔ فرو افتاده خط پرواز میدان هوایی را مورد یورش قرار نداده است.

ما برای حمل خود و بکس های خود به دو موتر موریس ماینرز ضرورت داشتیم. اندی با چانه زدن سرسختانه بالاخره درایوران را شکست داده به پذیرش کرایه یی قناعت داد که به نظر من پایینتر از اندازهٔ انصاف بود. از بس حوصله ام سررفت اعتراض کنان گفتم : اندی ۱۵۰ روپیه درست است. مگر نمیدانم که حرف مرا نشنید یا ناشنیده گرفته به درایور گفت : " ۱۲۵ درست است باید حرف دیگری در بین نباشد ". او با

لحن آمرانه خود درایوران بدبخت را چنان زیر تاثیر قرار داد که به یک صدا گفتند: درست است صاحب، تا اسلام آباد بدون کدام مبلغ اضافی ۱۲۵ روپیه!

اسلام آباد، مانند شهر نیویارک، به سیستم بلاکها اعمار گردیده است. اگرچه شباهت بین هر دو در تیوری خلاصه میشود مگر انسان میتواند ادرس را به آسانی پیدا کند. اما بعضاً نظر به موقعیت کوچه ها مشکلاتی به میان می آید. طور مثال، انسان میخواهد کوچه ۱۱ را در ، که یک بخش رهایشی خانواده های خارجی هاست، پیدا کند، در تیوری این کوچه باید بین ۱۰ و ۱۲ باشد مگر به نسبت وجود یک کج گردشی در نزدیکی کوچه ۱۵ جا داده شده است. علت آن شاید وجود جویی باشد که شکل هندسی بلاک را برهم زده است. خوشبختانه درایوران ما با شهر اسلام آباد بلدیت تام داشتند و با وجود نمره بندی عجیب و غریب ما را طور کاملاً ماهرانه جلو منزلی پیاده کردند که برای اقامت چند روز محدودی به آنجا دعوت شده بودیم. چون ما صبح وقت رسیدیم دوستان ما هنوز به خواب بودند. مگر با آنکه ما سامان هایی خود را تا حد لازم بدون ایجاد صدایی پایین کردیم. فرانسکا بلیک، خانم همان خانه، با شنیدن صدای موتر، در حالیکه هنوز لباس خواب به تن داشت، بیرون آمده از ما پذیرایی کرد.

"اوه، سلام، من صدای موتر تانرا شنیدم." اندی با این خانواده از سابق دوستی داشت و من آنها را مختصراً در لندن دیده بودم. "بکس های تانرا بهمانجا بگذارید لعل خان آنها را جابجا میکند. درون بیائید

یک پیاله قهوه نوش جان کنید." در آن فرصت هیچ چیزی برای ما فرحت بخش تر از رفتن به درون خانه سرد نبود. همه به یکبارگی یورش بردیم من از اینکه در آن صبح وقتی مزاحم شده بودیم معذرت خواستم. "اوه، جای مزاحمت نیست. من بیدار بودم، زیرا ژولیت کراولی کلید خود را فراموش کرده بود و من مجبور بودم که ساعت سه و نیم از خواب برخاسته او را اندرون بیاورم." ژولیت، یک دختر جوان و جذاب انگلیسی، که در اداره یک موسسه امداد به افغانها کار میکرد نمودار گردید. او گاهگاهی از پشاور به اسلام آباد می آمد و از آمدن خود به شهر بزرگتر کیف میکرد. سپس، کرستوفر بلیک، که لباس پوشیده و آماده صرف ناشتا بود، با لحن دوستانه ما را خوش آمدید گفت و همه یکجا ناشتا صرف نمودیم. او هم خوش اندام و هم با هوش بود. او به حیث نماینده یک تجارتخانه چندین ملیتی بود. او کمک خود را در تنظیم سفر ما پیشکش کرده بود. او با مسعود خلیلی، نفر ارتباطی عمده ما، تماس برقرار نموده بود. مسعود خلیلی، آمر دفتر سیاسی تنظیم جمعیت اسلامی در نظر بود که به حیث همراه و ترجمان درین سفر با ما برود.

کرستوفر اخبار جالبی نداشت که حین صرف ناشتا با ما در میان میگذاشت. "من قبلاً با مسعود خلیلی حرف زده ام. او میگوید که برف هنوز هم کوتلها را مسدود نگهداشته است. به عقیده او پیدا کردن اسپ برای عبور از کوتل ده روز را دربر خواهد گرفت." دهنم باز ماند. زیرا این گفته کاملاً شگفتی انگیز بود، اگرچه افغانستان همیشه پر از شگفتی هاست. "اگر راستش را بگویم او این مطلب را چند روز

پیش به من اظهار کرد و من تصمیم گرفتم که آنرا به اطلاع شما نرسانم . پس اگر قرار باشد ملامتی بدوش کسی انداخته شود سزاوار آن من میباشم . مگر من میدانستم که شما همه آماده حرکت استید و آگاه سازی شما از موضوع در دقایق آخری کمی بی لطف مینمود . "

اندی ، در حالیکه غذا در دهنش بود ، گفت " من میدانم که تلاش به خرج داد که قبل از حرکت ما به من تلفون کند مگر جایی رفته بودم شاید مساله از همین قرار باشد. "

کمی بعد تر این موضوع در یک مکالمه تلفونی از طرف خلیلی تائید گردید. اندی به اتاق برگشت که به اطلاع ما برساند " خلیلی می گوید که دو سه هفته قبل برف کوتل ها را مسدود کرده بود . مردم پیاده عبور میتوانند مگر برای اسپ ها ناممکن است . "

شام همان روز ، در حالیکه چشمان کوچکش به سرعت حرکت میکرد و لبخندی بر لبانش نقش بسته بود ، به دیدن ما آمد. پدرش استاد خلیل الله خلیلی ، بزرگترین شاعر زبان دری با یکی از بقایای معروف دوره شاهی بود. از آنجاییکه او به مثابه سمبول مبارزه علیه روسها تلقی می گردید ، افغانها به او احترام زیادی قایل بوده و هر کس حتی رهبران مقاومت در کسب دوستی او سبقت مینمود. او بیانگر محنت ها و قهرمانی های تمام افغانها بود. و احسرتا که در ماه می ۱۹۸۷ به دیار ابدی پیوست .

خلیلی گفت ، از ناسازگاری بخت ، توفان عجیبی برفهای زیادی را بر چندین کوتل انباشته است و او در صدد آنست که از افراد تنظیم

جمعیت اسلامی در چترال ، نقطه گذار از پاکستان به افغانستان ، تازه‌ترین معلومات پیرامون راهها را به دست خواهد آورد. ما پیرامون حرکت خویش در ظرف چند روز آینده صحبت کردیم . در ضمن صحبت خلیلی به من خاطر نشان ساخت که ، لا اقل ، در پشاور دیده نشوم .

" شما میدانید که پشاور از جاسوسان خاد و کا جی بی مملوست و شخص مشهوری مانند شما فوری تحت تعقیب آنها قرار میگیرد. البته حین نزدیک شدن به سرحدات افغانستان موضوع باستحضاریت روسها رسانیده میشود. طبعاً رفتن به پشاور ارزش اینگونه خطر را ندارد . البته بهتر خواهد بود که تا آماده شدن ما برای حرکت شما در اسلام آباد بمانید . "

دور ماندن از محلی که باید باشم مرا عصبانی میسازد. زیرا به عقیده من هر قدر انسان به آنجا نزدیکتر باشد به همان اندازه برای اجرای زود امور فشار بیشتر وارد میتواند . من از تجارب گذشته باین نکته ملتفت بودم که افغانها نسبت به غربیها به وقت ارزش کمی میدهند . یک هفته دراینجا یا در آنجا برای آنها تفاوتی ندارد.

" در باره چترال چه میگویید ؟ آیا فکر خوبی نخواهد بود که چند روز پیش از حرکت را در آنجا سپری کنیم ؟ "

خلیلی سرش را به علامه نفی تکان داده گفت " وضع چترال هنوز بدتر است ، زیرا آنجا هم پر از جاسوسان است. چیزی که برای شما لازم است باید تمام روز های پیش از حرکت ، مثلاً ده روز ، را در اسلام آباد بمانید. بعد ما مستقیماً به پشاور میرویم. در آنجا شب را با عتیق

یکی از افراد ما، سپری میکنیم و روز دیگر جانب مرز حرکت مینماییم. دریـنصورت، برای دیده شدن ما از طرف جاسوسان چانس بسیار کمی موجـود میباشد، زیرا در آنجا تعدادی از اشخاص برای آن گماشته شده انـد که هر چیز تازه را تحت مراقبت داشته باشند. هرگاه بناگاه سه خارجی را با سامان و لوازم زیاد تلویزیونی، خواه در پشاور و خواه درچترال ببینند ولو هرقدر کودن هم باشند قیاس میتوانند که برای تهیه فلم بـه افغانستان میروند." پس از ادای این کلمات با صدای بلند خندید.

در من کاملاً این باور پیدا شد که باید طبق تجویز خلیلی عمل کنم من گفتم: "خوب، پس بهتر خواهد بود که ما به هوتل هالیدی ان برویم. آیا آن جای مناسبی نیست؟" من این سوال را متوجه همه کسانـی ساختم که در اتاق حاضر بودند. فرانسکا میان حرفهایم دویده گفـت "شما به همین جا مانده میتوانید. اگر شما به هالیدی ان بروید در آنجا نیز اعضای کا جی بی در بارهٔ شما مشکوک خواهند بود. روسهـا همیشه آنجا را مورد استعمال قرار میدهند."

"پس، کدام جای دیگری وجود خواهد داشت که نمایندگان کا جی بی را در آن راهی نباشد؟"

"بلی، مگر شما نمی خواهید در آنجا بمانید. شما در همینجـا آسوده تر خواهید بود، اگر از وجود اطفال به تکلیف نشوید برای مـا کدام تکلیفی نبوده از داشتن تان نهایت خرسند خواهیم بود." مـن احساس کردم که رد کردن این پیشنهاد سخاوتمندانه هم غیر مؤدبانـه و هم احمقانه خواهد بود. با آنکه من آنرا خوشایند هم نمی انگاشتـم

ناگزیر آنرا پذیرفتم.

"از لطف تان متشکریم، مگر چون ما سه نفر استیم تعداد ما به حیثه مهمان بسیار زیاد است، ولی بودن ما در اینجا، نسبت به یک هوتل مخوف، نهایت بهترخواهد بود." من جانب دیگران نگاه کردم. اندی قبلاء با آنها بوده و دوستی خاصی بین شان ایجاد شده بود. پس او در پذیرش پیشنهاد تردیدی نداشت. نوول، که یک شخص اجتماعی بود گفت که بودن او درین خانه خوش خواهد گذشت، زیرا او قبلاء به سه پسر کوچک خانواده روابط نزدیکی قایم ساخته بود. چیزی را که پیشبینی نمیتوانستیم این بود مدت سه هفته مکمل را چطور با میزبانان سخاوتمند سپری خواهیم کرد. البته خلیلی میتوانست از دفتر خود در پشاور به اسلام آباد رفت و آمد بنماید، چه کسب معلومات تلفونی در باره وضع کوتلها از چترال و آگاه سازی ما یک کار سهل و ساده نبود.

نوول، که قبلاء به پاکستان نیامده بود، با اندی یکجا به پشاور مرکز سرحد شمال غربی، رفت تا از یکسو وقتش خوش بگذرد و از سوی دیگر چیزهای مورد نیازش را از آنجا خریداری کند. پشاور وقتی گوهر تابناک افغانها و پایتخت زمستانی شاهان قدیم افغانی بود. اکنون، با تصادف تاریخی، یکبار دیگر قسماء یک شهر افغانی و مرکز مقاومت افغانها گردیده است. در گرد و نواح شهر پشاور، در دشت های نصواری رنگ، خانه های گلی و خیمه های تقریباء سه میلیون مهاجر افغان جلب توجه مینماید.

من از ماندن به شهر اسلام آباد کاملاء رضائیت خاطر داشتم، زیرا مجال آن برایم پیدا میشد که جنرال ضیاءالحق، دوست دیرینه خود را

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمده و نصلی علی رسوله الکریم

آغاز سال پنجم

یادداشت ماه

با انتشار این شماره و حلول سال نو ، ماهنامه افغانستان در مطبوعات جهان وارد پنجمین سال نشراتی خویش میشود. مقدم سال نو را گرامی میدانیم و آنرا پایان رژیم دست نشانده ، تامین صلح وآرامش در وطن و برگشت آبرومندانه مهاجرین به خانه های شان فال نیك می گیریم

پس از عقب نشینی نیروهای بیداد گر شوروی از افغانستان میزان دلبستگی مطبوعات جهان آزاد و خبرگزاران ماجراجو و کنجکاو در مورد قضیه افغانستان کاهش یافت. به این صورت در زمینه اخبار کمتر به نشر سپرده شد و بررسی های کمتر به عمل آمد ، زیرا علاقه مندان امور افغانستان بیشتر متوجه پروسه بازسازی ، اعاده صلح و برگشت مهاجرین به خانه های شان گردیدند. ما هم به پیروی از انکشافات بالا ، تغییر جهت دادیم و مضامین مجله را وقف موضوعات فوق نمودیم . چنانکه علاوه بر رویداد های جهاد ، چگونگی نوسازی ، پروسه صلح و برگشت آبرومندانه مهاجرین را سرخط نشرات خود قرار دادیم .

سال گذشته با وصف آنکه مجاهدین شماری از شهرکها و پایگاههای رژیم را آزاد ساختند و بر اثر حملات موشکی بر پایتخت حکومت دست نشانده

دیده و تا حد ممکن اطلاعات تازه تر و مهمتری پیرامون جنگ به دست آورم. اطلاعاتی که در اسلام آباد گردآوری شد به دلم چندان چنگ نمیزد. به استثنای شمال غرب افغانستان، که احمد شاه مسعود در آنجا مصروف گسترش و استحکام پایگاه نظامی و سیاسی خود بود، گزارش های قسمت های باقی کشور چنان وانمود میساخت که وضع جنگ به زیان مجاهدین در حال دگرگونی است. علت این امر آن بود که حکومت جدید کابل در جلب مردم و روسها در کاربرد تکتیک های موثرتر سعی و تلاش بیشتر به خرچ میدادند.

قرار ادعای معلومات دهندگان ما مشکلات کار در شهوه پیش برد جنگ از طرف پاکستانیها نهفته بود. این یک امر کاملا قابل فهم است هم از نگاه تعهد وهم از نگاه آسیب پذیری شان متمایل بودند که تا حد ممکن عملیاتها را در کنترول خود داشته باشند. آنها نظرات روشن و اولویت های مشخصی داشتند. اگر طوریکه قضیه برای روسیه و چین در ویتنام بود، ممکن میبود که پاکستانیها با نیروهای مقاومت متحدی مانند ویتکانگها، سروکار میداشتند کارها برای شان بیشتر آسان میبود مگر بدون کدام قصوری از جانب خود شان، آنها مجبور بودند در تنظیم کارهای هفت سازمان عمده و گروههای کوچك زیاد دیگری نقش مهم و فعالی داشته باشند.

اگرچه هفت تنظیم عمده با هم اتحاد نموده یك نطاق دارند که به نوبت از هر تنظیم تعیین میشود مگر در راس اتحاد شان کدام رئیس قرار ندارد. چون توافق شان به اتحاد تنها در روی کاغذ وجود دارد بنابران

دارای کدام ارزش نمیباشد. هر تنظیم حسب دلخواه خود عمل کرده و در قسمت بدست آوردن پول ، اسلحه و نفوذ با همدیگر رقابت میکنند. این وضع پاکستان و حتی حامیان عمده شان - آیالات متحده امریکا ، عربستان سعودی و دولت های خلیج ، را مجبور میسازد که از بین این همه گروه های دلخواه خود را انتخاب نموده و به آنها کمکهای لازم بنمایند . اکثر اینگونه انتخاب ها عاقلانه هم صورت نگرفته است. پاکستانیها و از طریق آنها امریکاییها و عربها دو تنظیم را ، که هر دو به نام حزب اسلامی یاد میشود کمک مینمایند. یکی ازین ها حزب اسلامی مولوی محمد یونس خالص و دیگر آن حزب اسلامی گلبدین حکمتیار میباشد. .....

. . . . . .

. . . . . رهبران هر دو جزب اسلامی پشتون استند. گروه قومی پشتون در افغانستان از تقریباً ۴۰ فیصد نفوس کشور نمایندگی میکند. رهبران و شاهان افغانستان عموماً ازین گروه قومی بوده اند. مگر در حال موجود از بین این گروه قومی چنان رهبران چریکی برجسته تبارز نکرده که افغانها و حتی خود پشتونها را با هم متحد ساخته بتوانند. حتی نتوانسته اند که مانند احمد شاه مسعود رهبری دارای اندیشه و عمل ستراتیژیکی به جبهه جنگ و سیاست تقدیم کنند. یگانه قوماندان پشتون که خود را به احمد شاه مسعودنزدیک ساخته میتواند عبدالحق ، قوماندان تنظیم مولوی خالص در منطقهٔ کابل است که هنگام سفرش در سال ۱۹۸۶ ، انگلستان با مارگریت تاچر ملاقات به عمل آورد . اگرچه او یک قوماندان شجاع و با تکتیک میباشد مگر

مانند مسعود از ستراتیژی بهره ندارد. اما احمد شاه مسعود از نگاه ظرفیت و استعداد رهبری با مارشال تیتو شباهت میرساند. چون او از گروه قومی تاجیک است برای پشتونها قابل پذیرش نیست، این امر یک بدبختی بزرگ برای افغانهاست.

گرایش پاکستانیها به سوی تنظیم های پشتون از چندین نگاه مخصوصاً از نگاه قبایلی و جغرافیایی، قابل فهم میباشد. نخست قابل پشتون در سرحد شمال غربی در بین پاکستان و افغانستان قراردارند. پشتونهای هر دو طرف سرحد به عین زبان تکلم مینمایند و دارای عین سیستم قبایلی اند که بر پشتونولی بنا یافته است. این یگانگی اصول قبایلی آزاد منشی و وفاداری به قبیله را در آنها ایجاد کرده که از بعضی جهات به طوائف سکاتلندی شباهت میرساند. در مناطق قبایلی امروزی عیناً مانند روزگاران انگلیس، پشتونولی نه قانون پاکستانی امور روزمره زندگی باشندگان منطقه را تنظیم مینماید. به اساس پشتونولی مانند احکام قدیم انجیل، انتقام یک چشم یک چشم و از یک دندان یک دندان است. طبق ایجاب پشتونولی انتقام نه تنها خوشایند بلکه اجباری است.

این پیوند خونی را ترتیب جغرافیایی تقویت میبخشد. پاکستانی ها پشتونهای افغانستان را یک حائل طبیعی بین خود و روسها تلقی می کنند. پاکستانیها به اندازهٔ موجودیت روسها در سرحدات شان با چیز دیگری مخالفت از خود نشان نمیدهند. با آنکه سه ربع خاک شان کوهستانی و غیر قابل دسترسی است باز هم از روسها میترسند. پالیسی شان در

مورد دور نگهداری روسها از مرز های شان این است که افغانها را تشویق نمایند و حتی وادارند که در تمام سرحدات داخل افغانستان پوسته های نظامی بسازند تا مانع ساختن پوسته ها از طرف روسها و نوکران شان در نقاطی گردند که بر خاك پاکستان مسلط باشد. برای تطبیق عملی این پالیسی افغانها را تشویق و تشجیع نموده اند که به امتداد سرحدات پاکستانی به اعمار پایگاهها بپردازند تا در برابر ضربات قوای هوایی روسها آسیب متوجه خود افغانها باشد. این امر در ژور ، که از مرز پاکستان بسیار دور نیست ، رویداده است.

یك قوماندان جنگی پشتون جلال الدین حقانی نامدارد که از سالیان درازی در دامنه کوهها پایگاه عظیمی را اعمار نمود. برای تقویت پایگاه خود در دامنه های کوه ذخیره گاههای سلاح ، رهایش گاههای مجاهدین ، یك مسجد و یك شفاخانه حفر نمود. درین پایگاه تعداد زیاد مجاهدین جابجا گردید تا مانع حرکت اکمالاتی رژیم کابل به خوست گردد. اما چون به اندازه شجاعت و جنگجویی خود از سیاست بهره کافی نداشت ژورنالیست های فرانسوی او را فریب داده از تمام پایگاه های او به شمول نقاط غیر قابل افشاء و حتی تانکهای ولجه کردگی عکاسی نمودند. وقتی که این عکسها در مجلات فرانسوی به چاپ رسید روسها از موضوع آگاه شده تمام پایگاه را مورد بمباردمان شدید و مکرر قرار دادند. سپس نیروهای خاصی را در آنجا پیاده ساختند و با وجود مقاومت سرسخت مجاهدین ، پایگاه به تصرف قوای روسی درآمد. روسها تمام ذخیره گاه ها را با تمام سامان و لوازمی که در طول سالها و با خون جگر تهیه

و ذخیره شده بود ، تخریب نمودند . این عمل صحت ادعایی را به اثبات رسانید که گفته میشد نیروهای چریکی امور شانرا خود شان به پیش برده نمیتوانند و باید مشاورینی در کنار آنها وجود داشته باشد.

رهبران احزاب اسلامی ، مخصوصاً گلبدین حکمتیار از حسن نیت پاکستانی ها بیشتر برخوردار بودند. راکتهای ستنگر زمین به هوای امریکایی که برای بار نخست به پاکستان آورده میشود اولتر به دسترس آنها گذاشته میشود. در یک گزارش هفته نامه سندی تلگراف ، شماره ۵ نومبر ۱۹۸۶ ، یک روزنامه نگار آزاد به نام راویک سیکورسکی اظهار داشت که او از یک پایگاه یونس خالص ، که بین سرحد و جلال آباد قرار داشت ، پنج راکت ستنگر را مشاهده کرد که مجاهدین تازه به دست آورده بودند. آنها ادعا داشتند که راکتهای در دست داشته شان موجب چندین پیروزی برای شان گردیده است . گزارش می افزاید که پس از تسلیمدهی ۳۰۰ ستنگر ، امریکایی ها مجاهدین افغانی را برای استعمال ستنگر ها در یک پایگاه مخفی نزدیک اسلام آباد تربیه نمودند.

معلومات دهندگان شکایت داشتند که در پهلوی بی کفایتی و کمک های تبعیضی فساد همه جاگیر نه تنها از علاقه به جهاد و تحرک مجاهدین کاسته میرود بلکه تهدیدی را به ثبات پاکستان نیز متوجه میسازد. کسی به من قصه کرد که یک دگروال پاکستان با دو صاحب منصب مادون خود برای مجاهدین اسلحه میفروختند . در حالیکه آن اسلحه به پول امریکا خریداری شده بود و باید رایگان به مجاهدین توزیع میگردید . اگرچه

دگروال و مادونان وی زندانی گردیدند ولی فروش اسلحه کماکان ادامه پیدا کرد. پروسه فروش ازینقرار میباشد: یک دلال به نمایندگی از صاحب منصبان پاکستانی به توزیع اسلحه گماشته میشود. به او اختیار توزیع مجانی اسلحه داده شده است. یک قوماندان به او مراجعه می کند و میگوید که به اسلحه ضرورت دارد تا به نفر های خود به افغانستان بفرستد. دلال میگوید که برایش ۵۰ کلاشنکوف سهمیه داده شده است و آنرا برایش میدهد و میگوید که اگر به اسلحه بیشتر ضرورت داشته باشد برایش تا یک هزار میل در بدل پول نقد به فروش میرساند. قوماندان این معامله را قبول میکند زیرا او میداند که آنها را در بازار محلی به قیمت فی میل ۵۰۰ دالر به فروش رسانیده میتواند. با پولی که از فروش اسلحه به دست می آورد باز به دلال مراجعه کرده ۵۰ میل دیگر خریداری کرده به فروش میرساند. ادامه پروسه جیب های صاحب منصبان و قوماندانان را از پول مملو میسازد. مجاهدین داخل افغانستان که انتظار اسلحه جدید را میکشند تا با روسها درست جنگیده بتوانند، مگر قوماندان به خریداری همان اسلحه سابق اکتفا کرده با بهانه تراشی ها از تهیه اسلحه جدید خودداری میکند. فسادی به این پیمانه، فوق العاده تباهی آور است، مخصوصاً تاثیر آن بر مجاهدین نهایت آشکار است.

از عصمت الله اچکزی مشهور به مسلم چنین حکایت میکنند که او یک قوماندان وحشی و خود قانون مگر در عین زمان شجیع، با تدبیر و رهبر مادرزاد بود. او مانند سایر قوماندانان از اینکه امور تهیه سلاح را

فساد احتوا نموده بود شکایت داشت. زمانی شکایت او با عضب توام گردید که خواستند او به اتهام طرفداری از گروه ذولفقار، که توسط مرتضی پسر بوتو تاسیس شده بود، علیه او توطئه کنند. او به همراه طرفدارآن خود به حکومت کابل پیوست.

اکنون گفته میشود که مسلم همانقدر به حال روسها و متحدان آنها مفید تمام شده که روزگاری برای داعیه جهاد بود. پس از پیوستن او با رژیم کابل، گفته میشود که نیروهای دولتی موفق به بستن راههای نفوذ مجاهدین گردیده اند. این امر مجاهدین را ناگزیر ساخته که جهت دخول به شهر قندهار باید سفر مشکل و دور و درازی را بدور شهر انجام بدهند.

بعضی ها این نظر را دارند که افغانان، چه در افغانستان و چه در پاکستان و ایران، دیگر ماهیت جنگجویان قومی خود را از دست داده حیثیت سپاهی های عادی حکومت های بیگانه و حتی بدتر از آن حیثیت نفر خدمت های آنها را پیدا کرده اند. برای من این ادعا غیر قابل باور است. زیرا همین افغانها بودند که با نبوغ چریکی شان باعث تباهی یک قشون کامل انگلیسی در سال ۱۸۴۲ گردیدند و تلفات سنگینی را در دو جنگ افغان و انگلیس (۱۸۷۸ و ۱۹۱۹) بر نیروهای تجاوزگر انگلیس وارد آوردند. همچنان همین افغانها قشون سرخ روس را که از شنیدن نام آنها مو بر اندام غربیها راست میگردید، بی حیثیت و بی آبرو ساخته اند. مگر یکی از معلومات دهندگان گفت که متاسفانه نظامیان پاکستان میخواهند که شیران افغان را به روباه ها مبدل

سازند تا بتوانند آنها را رام و مطیع خود سازند. او گفت که با تعدادی از قوماندانان متوسط در نزدیکی کویته صحبت کرده بود آنها شدیداً ازین امر شاکی بودند که پاکستانیها آنها را مجبور میسازند به شیوه هایی جنگ را به پیش ببرند که به نظر آنها کاملاً نادرست میباشد. برای مثال، از آنها میخواهند در دسته های وسیع به جنگ بپردازند و یا بدون داشتن چتر دفاعی هوایی در مقابل پوسته های نظامی حکومت کابل پوسته بسازند. آنها میگویند " ما همیشه به شیوه قدیمی قبیلوی خود جنگیده ایم، زیرا به آن آشنایی داریم و آنرا با موفقیت به کار برده ایم. شیوه یی که پاکستانی ها تجویز میکنند غیر موثر بلکه تباهی آور است. "

من از او پرسیدم " پاکستانی ها چگونه شما را به آن شیوه های جنگی وامیدارند که شما نمیخواهید ؟ "

هرگاه ما از اطاعت از اوامر شان سرباز زنیم از دادن اسلحه و مهمات به ما ابا میورزند. تا مجاهدین بزرگ و نامدار از صاحب منصبان عادی پاکستانی اطاعت کورکوانه ننمایند برای شان اسلحه تازه نخواهند داد. افغانها ازین وضع نهایت رنج میبرند مگر در شرایط موجوده چیزی از دست شان ساخته نیست.

درست به همین علت است که احمد شاه مسعود همیشه از در آورده شدنش در تحت کنترول نظامیان پاکستانی خودداری میکند. این موضوع طبعاً، مانع نزدیک شدن او با پاکستانیها شده است. پاکستانیها به مسعود میگویند که آنها تنها برایش کمک میکنند، مگر مسعود میگوید

که آنها میخواهند او را تحت کنترول خود درآورند. مسعود اصرار می ورزد که جنگ را به شیوهٔ خود به پیش میبرد. او باری به من گفت "چطور یک پاکستانی که او در افغانستان نیست و حتی راجع به کشور ما معلومات ندارد بمن گفته میتواند که چگونه با روسها بجنگم، در حالی که من خود تجربه هفت ساله جنگ با روسها را دارم؟" برای اینگونه استدلال جوابی وجود ندارد. وضعی که فعلاً در باره نحوهٔ اجرای جنگ حکمفرماست نه برای افغانها و نه برای پاکستانی ها مفید است. کسی که از آن بیشتر سود میبرد روسیه و دولت کمونیست کابل است.

به حیث کسیکه از مبارزات قهرمانانه افغانها، در راه حصول استقلال کشور شان، و از کمک های سخاوتمندانه پاکستانی، با ناچیز ترین سودی برای خود شان، تمجید مینماید. عقیده دارم که شکست دادن و خارج ساختن روسها از افغانستان از طرف گروههای مقاومت متحد و نیرومند به نفع جهان خواهد بود.

افغانها، به خداوند معلوم است، که در راه آزاد سازی کشور شان به پیمانه زیادی خونهای شان را ریخته و رنج و محنت زیادی را متحمل شده اند. پاکستانی ها، بنابر حمایه بیدریغ و خلل ناپذیر رئیس جمهور شان جنرال ضیاء الحق، متحدان ثابت قدم افغانها بوده اند. به عقیده من مطالعه تاریخ تنها در صورتی برای انسانها مفید تمام شده میتواند که اعمال گذشته دیگران راهنمای اعمال آینده خود بسازند. پاکستانیها باید به افغانها همانگونه کمک کنند که انگلیسها در سال ۱۹٤۰ با مارشال تیتو در یوگوسلاویا نمودند. انگلیسها برای تیتو

اسلحه و پول دادند مگر با وجود عدم همنوایی با نظریات مارکسیستی‌اش به او مجال آنرا دادند که جنگ را به شیوه خود به پیش ببرد.

به عقیده من برای پاکستانی‌ها لازم است که با قوماندانان جبهات از قبیل احمد شاه مسعود، تورن اسمعیل و عبدالحق، بدون در نظرداشت ملحوظات قومی، لسانی، مذهبی و سیاسی و با در نظرداشت مهارت و کفایت نظامی کمک نمایند. همچنان برای پاکستانیها لازم است که به منظور پیروزی جهاد افغانستان بین نیروهای جهادی اتحاد برقرار سازند. برای تحقق هدف فوق باید از رهبران و قوماندانان خود خواه، عظمت طلب و مانع وحدت کمک و حمایت قطع شده در عوض با رهبران وقوماندانان طرفدار وحدت، طرفدار پیروزی جهاد وطرفدار شکست هرچه زودتر روسها کمک های بیدریغ صورت گیرد. به عقیده من، تنها به این ترتیب پاکستانی و دوستان شان ـ امریکاییها، عربها، خود افغانها و در واقعیت امر تمام جهان متمدن، به آرمان والای انسانی شان رسیده میتوانند که عبارت میباشد از: عقب نشینی عساکر روسی از خاک افغانستان و اعاده خودارادیت برای افغانها.

(ادامه دارد)

مین ها و عملیات پاکسازی

اگر منازعه افغانستان به صورت معجزه آسا حل گردد و صلح نیز در این کشور تامین شود بازهم ملت افغان برای سالیان متمادی پرابلم ماین ها را خواهد داشت و برداشت و دمن آن فضای دهشت انفجار چنین ماین ها باقی خواهد ماند. با موجودیت بیشتر از ۳۰ میلیون ماین که با سایز، شکل و قدرت انفجاری متفاوت، توقع برده میشود تعداد بیشتر افغانهائیکه در داخل ساکن اند و هم کسانیکه همین اکنون در کمپهای مهاجرین درایران و پاکستان مقیم اند حیات شانرا از دست دهند و یا برای ابد معلول گردند.

افغانستان نظر به هر کشوردیگر تعداد بیشتر ماینها را نظر به وسعت ساحه خویش در خود نهفته دارد. این ماین ها بیشتر در ساحات زراعتی، سرکها و معابر عمومی، کانالهای آبیاری و غیره تعبیه شده اند. به صورت تخمینی تعداد قربانیانی که سالانه حیات شانرا از دست داده یا پاها و اعضای حساس بدن شان معلول گردیده به ۲۰۰۰۰ میرسد. این حالت ناگوار مردم را مجبور به زندگی رقت بار در کمپها مینماید.

بنابر راپور ای مکگرات، متخصص امحای ماین ها که از جانب یونیکا UNOCA استخدام گردیده تا مشوره ها و پشتیبانی

در بین افغانها

معرفی کتاب

آرتر بونر، نشرکرده مطبعه دانشگاه دیوك آیالات متحده امریکا سال ۱۹۸۷ ، زبان انگلیسی ، تعداد صفحات ۳٦٦ ، مصور ، قیمت (ـ) .

آرتر بونز گزارشگر اخبار نیویارك تایمز که پیرامون ملل آسیا ، افریقا و امریکای لاتین اطلاعاتی اندوخته قسمت های بیشتر سالیان ۱۹۸۵ و ۱۹۸٦ را در افغانستان و پاکستان گذرانیده و پیرامون تجاوز شوروی به یك رشته کنجکاوی ها و ماجراجویی ها پرداخته است. در اثر خود مراتب دلیری و سرسپردگی مجاهدین افغان را ستوده و قدرت گردن‌کش شوروی و داستان فرار میلیونها افغان را به پاکستان و ایران برای مردم باختر زمین حکایت میکند. این خبرنگار کاوشگر پای پیاده و سواری اسب و گاهی با شکم گرسنه به سفر های مخاطره آمیز پرداخته ، با تغییرلباس و نام مستعار غلام، وادی ها و کوه پایه های لوگر ، غزنی ، بامیان ، مزار شریف ، بغلان ، قندهار ، لشکرگاه و فراه را در نور دیده و راه آورد سفرهای خود را در لابلای کلمات دلاویز به نام (دربین افغانان) انتشار داده است.

نویسنده به این باور است از اپریل ۱۹۷۸ که خلق و پرچم قدرت را در افغانستان بقا پیدند ، زمینه تجاوز شوروی را بر آن دیار فراهم

ساختند. بر اثر دست درازی شوروی ، ثلث جمعیت کشور ، به خاطربمباران بدون تبعیض ، کشتار ها ، گرفتاریها ، آزار ها ، تعقیب ها، زندگی را در وطن مادری خود ناممکن دیدند. لهذا جهت نجات و شرکت در جنگ آزادیبخش به خارج فرار کردند.

صدها دهکده و شهرك به خاك برابر گردید ، میلیونها انسان اعم از طفل ، پیر و جوان و زن و مرد معیوب و معلول گردیدند و به بیماری های بی امان روانی و دماغی گرفتار شدند و هزاران زن بیوه شدند چنانکه هرگز مرجع و ماوایی ندارند و به نیم نان محتاج هستند.

افغانها در برابر تجاوز ملحدین به جهاد مقدس مبادرت ورزیدند و حماسه آفریدند ، جنگهای افغانها به درگیری های بلند آوازهٔ جهان باستان شباهت دارد که بر تارك تاریخ پیوسته خواهد درخشید.

نویسنده مظاهر مختلف زندگی اجتماعی ما را به بررسی گرفته از پسمانی و بیچارگی ما به حیرت فرو رفته و آنرا به باد انتقاد گرفته و خندیده است.

او میگوید افغانها در برابر دشمن به جنگ های چریکی متوسل شده اند ، ولی به خاطر باید سپرد که جنگهای چریکی و پارتیزانی در جهان معاصر انکشاف کرده و جنبه علمی و فنی اختیار نموده است و گوشه ای از دروس نظامی را تشکیل میدهد. جنگهای چریکی مستلزم تربیهٔ عالی نظامی و دسپلین است نه دلیری و قهرمانی . علاوه برین جنگهای چریکی بر پلانهای سیاسی و اجتماعی استوار است که این اصل در جنگهای آزادیبخش افغانستان مشهود نگردیده است . جنگ افغانستان در رسانه‌های

گروهی جهان بازتاب فراوان نیافته در زمینه خبرنگاران غربی اهمال ورزیده اند. صرف با ژرف نگری و واقع بینی میتوان به اعماق جنگ افغان پی برد.

مؤلف مبداء نهضت اسلامی را در افغانستان شرح میدهد و پس از جنگ دوم جهانی یعنی سال ۱۹۵۱ را مبداء تاریخ آن تعیین و تثبیت مینماید.

نویسنده از کمپ های مهاجر نشین افغان انتباه دردناک میگیرد و به این باور است که کمپ نشینان طبقه محروم و فقیر جامعه افغان را تشکیل میدهد که آسوده حالی از آنجا رخت بربسته و باشندگان آنها را بیماری جسمی و روانی تهدید مینماید.

بونر میگوید افغانستان ویتنام نیست زیرا که ویتنام ۱۰۰۰۰ میل از آیالات متحده فاصله داشت، در حالیکه افغانستان در سرحدات جنوبی اتحاد شوروی در همسایگی آن قرار دارد. افغانان با مردمان فراسوی سرحد، وابستگی های استوار قومی، زبانی و دینی دارند. امریکا با ویتنامی که از یک قوم ساخته شده بود، زبان و عنعنات مشترک داشتند و از سیاست و مهارت های نظامی برخوردار بودند درگیر شده بود ولی شوروی با مجاهدینی دست به گریبان است که با هم همبستگی ندارند و برای بدست آوردن آلات و ابزار جنگی و حصول اعتبار بار بار بین خود به زدوخورد متوسل میشوند و از فنون حربی جهان معاصر بی بهره اند و از ایجاد سازمان های موثر اداری در مناطق آزاد ناتوان.

مجاهدین گیاه خشخاش میکارند تا از یک طرف حمله آوران شوروی را به مخدرات معتاد گردانند و از سوی دیگر از وجوه فروش آن پول

فراوان بدست بیاورند ، تامین معیشت کنند و سلاحهای کشنده بخرنـــد .
دهکده رباط بازار گرم این گیاه به شمار میرود و بازرگانان ایرانـــی عموماً جهت خریداری آن به آنجا مراجعه میکنند.

این نویسنده ادعا میکند که کشتزار های خشخاش را در ولایـــت کندهار و هلمند مشاهده کرده است .

مولف کتاب از دکتوران فرانسوی که به دکتوران خارج سرحـــدات مشهور است نام برده و تصویر آنان را طبع و از خدمات بشردوستانـــه آنان در افغانستان در حال جنگ قدردانی مینمایـــد.

مطالب کتاب ازین قرار است : کرونولوجی تاریخ افغانستان، گروه های سیاسی ، راکتها و مگ ها ، افغانان ، در راه خدا و وطن ، مهاجرین کاروان مزارشریف ، برگشت به پشاور ، باردیگر به سوی شمال ، تسلیـــم شدگان ، افغانستان ویتنام نیست ، کشت خاشخاش ، غزنی ، جنگ دهساله و مآخـــذ . ■

گیلانی و صبغت الله مجددی باز نماید تا بدین ترتیب حکمتیار و سیاف را بیشتر از پیش تجرید کند. نجیب بر علاوه سعی میکند تا نظر خوب امریکا را با بزرگ جلوه دادن خطر بنیادگرایی اسلامی به خود جلب کند.

در مصاحبه سوم می نجیب گفت: امریکاییها در افغانستان چه میخواهند؟ آیا میخواهند حکومت متعصب و بنیادگرا را جانشین حکومت دموکرات کنونی افغانستان نمایند؟ آیا این یک حرکت عقب گرایی نیست؟

در آینده اینکه حل مسئله افغانستان چگونه صورت میگیرد سه موضوع اساسی وضوح به نظر میرسد. نخست اینکه مجاهدین قادر نیستند با اعمال زور نجیب را از قدرت بیندازند و اینکه حکمتیار مجبور به راه انداختن کودتا به همکاری شهنواز تنی شد، دلیل خوب این مدعا است. ثانیاً انتخاباتی به راه انداخته خواهد شد و در آن ملل متحد وسازمان کشور های اسلامی یا سایرین به حیث ناظرین عمل خواهند کرد. ثالثاً این که حزب دموکراتیک خلق منحیث یک موجود بلا انکار عرض وجود کرده و در هر یک از ترتیبات صلح نادیده گرفته نشود.

طوریکه سلسله حوادث نشان میدهد، داکتر نجیب امروز بیشتر از پیش قویتر بوده چنانچه حکمتیار اذعان داشته است او توسط یک کودتا از صحنه بدور انداخته خواهد شد. نجیب الله با مصاحبه با نیویارک تایمز که به تاریخ ۳ می به عمل آورد گفته است که او نمیتواند هر معامله ای را که ماسکو بخواهد عملی نماید. ■

یادداشت ماه

را در تنگنا قرار دادند ، اگرچه در برابر حملات موشکی بر اهداف غیر نظامی کابل بار بار مخالفت خود را اظهار نموده ایم ، باز هم حجم جهاد با سالهای اول هرگز قابل مقایسه نبود. زیرا با وجود قربانی های بیشمار جانی و مالی ملت قهرمان افغان ، رژیم ملحد هنوز بر پایتخت مسلط است و با یاران شوروی خود گاه و بیگاه بر پایگاههای مجاهدین و شهرهای آزاد شده با اسکاد حمله میکند و عوامل کشتار صدها مرد و زن بیگناه را فراهم میسازد.

ما درحالیکه جهاد را تا سرحد پیروزی ادامه میدهیم راههای برقراری صلح را نیز از یاد نمیبریم زیرا ما طرفدار صلح و آشتی هستیم و میکوشیم تا هرچه زودتر خون ریزی پایان یابد ، آرامش برقرار گردد و وطنداران مصیبت زده ما با خاطر آسوده به وطن خود برگردند و زندگی خود را سر از نو آغاز کنند.

در سالهای گذشته ، باساس مشی نشراتی خویش ، آثار و مولفات نویسندگان بلند آوازه جهان را پیرامون جهاد از منابع مختلف بدست آوردیم و به عنوان آرشیف جهاد به علاقه مندان معرفی نمودیم. این روش نشراتی ما را خوانندگان محترم پسندیده و طی نامه ها خواسته اند تا سلسله مذکور را پیگیری کنیم . ما هم به تقاضای آنان ترتیب اثر میدهیم و کتابهای را که در طول این مدت تهیه دیده ایم معرفی و کوشش میکنیم تا کتاب شناسی جهاد افغانستان را به پایه تکمیل برسانیم . افزون برین شماری از آنها را ترجمه مینمایم و در مجله افغانستان در مطبوعات جهان به چاپ میرسانیم و به صورت کتاب مجلد

طبع و در اختیار علاقه مندان و پژوهشگران قرار میدهیم .

در پایان از دوستان و علاقه مندانیکه از سراسر جهان با ارسال نامه ها ، مقاله ها و نشرات خویش ما را یاری نموده اند از ته دل سپاس گذاریم . امیدواریم با ادامه ابراز نظریات خویش ما را در راه بهبود نشرات مدد نمایند.

افغانستان

فی الصحافه العالمیه

مجله شهریه لانعکاسات الجهاد الافغانی

فی الصحافه العالمیه

EDITOR : Prof. Dr. Sayed Mohammad Yusuf Elmi

ANNUAL SUBSCRIPTION

Pakistan : Rs. 100
Abroad : US$ 30

Bank Account No. 60649

Habib Bank Ltd.
Cantt. Branch
Peshawar - Pakistan

ADDRESS : Post Box 417 G.P.O.
Peshawar - Pakistan

AFGHAN JEHAD WORKS TRANSLATION CENTRE is an independent and nonaligned Centre. In order to fulfill its obligations, will accept financial assistance provided it does not compromise in any way its independence.

AFGHAN JEHAD WORKS
TRANSLATION CENTRE

Afghanistan In The World Press

A MONTHLY MAGAZINE WHICH REFLECTS THE IDEAS AND OPINIONS OF THE PRESS AND WORLD PERSONALITIES ABOUT PEACE PROCESS AND RECONSTRUCTION OF AFGHANISTAN

Nos.49 & 50 | Fifth Year | March & April 1990

CONTENTS

1. EDITORIAL

2. MINE ERADICATION PROBLEMS — FREE AFGHANISTAN REPORT, May 1990 - Washington

3. GROWING SUPER POWER CONVERGENCE ON AFGHANISTAN — Mushahid Hussain, THE FRONTIER POST, 26 May 1990

4. THE MILITIA IN AFGHANISTAN — Gilles Dorronsoro & Chantal Lobato, CENTRAL ASIAN SURVEY, No.4 Vol 8

5. TRAVELS WITH MUJAHIDEEN — Sandy Gall

6. BOOK REVIEW : *Among the Afghans* — Arthur Bonner

لازمه را برای مشاورین تخنیکی افغان که یک موسسه غیر حکومت جدید میباشد ، وضع در داخل افغانستان مایوس کننده میباشد و پروگرام امحای ماین ها با احتیاجات افغانها هم آهنگ نمیباشد.

راپور ادعا میکند که ملل متحد عمداً پروگرام را بیش از حد بزرگ تخمین نموده است تا بدین وسیله اگر بتواند پول بیشتری را از آیالات متحده امریکا به دست آورد. از سال ۱۹۸۸ به این طرف ۳۰ میلیون دالر از منابع غربی به دست آمده اما با آنهم صرف دو تیم از ای ماین به افغانستان اعزام گردیده و نتایج آن هم قناعت بخش نبوده است. اکثریت کسانیکه به این منظور تربیت شده اند دوباره به کمپ های مربوطه خویش عودت میکنند.

بنابر راپور ۱۹۸۹، پروگرام پاک کاری ماین ها که به نام اوپریشن سلام مسمی است تحت سرپرستی ملل متحد برای به دست آوردن دو مامول قرار داده شد :

۱ - پروگرام باخبری از ماین ها تا جلو ضایعات بیشتر را از ناحیه ماین ها بگیرد.

۲ - کار عملی نابودی ماین های کشور.

مشکل کار با نابودی ماین ها در وهله اول آشکار گردید. یکی اینکه تربیت کافی پرسونل صورت نگرفت و دوم کسانیکه برای تربیت یافتن انتخاب گردیدند از کمپ ها بوده و شرایط برای شان از قبل تفهیم نگردیده بود. صرف چند نفر از تربیت شدگان حاضر شدند داخل افغانستان بروند و کار مخاطره آمیز پاک کاری ماین را به عهده گیرند . در عوض

اکثراء اذعان داشتند که هدف اولی آنها به دست آوردن جیب خرجی بود که در دوران تدویر کورس برای شان داده میشد . این جیب خرج به معیار افغانی پول خوبی بود.

به عوض تربیت دادن تیم های پاک کاری ماین که آنها باید چطور نابود ساخته شوند که مطلوب هم همین چیز بود ، به تیم ها نحوه از کار اندازی و بلند کردن ماین ها تدریس گردید. این کار نتایج نامطلوب تعبیه و به کاربرد مجدد ماین ها را به ارمغان آورد.

مسئول پروگرام در سال ۱۹۸۹ پاکستانی بود که هیچ نوع معلومات قبلی در مورد پاک کاری ماین ها نداشت و وی بودجه ۲٤۰۰۰۰ دالری را به اساس پیشنهاد ارائه شده خود از جانب ملل متحد به دست آورد بدون اینکه پروگرام عملی پاک کاری ماین را عرضه بدارد. به زودی معلوم گردید تا پروگرام عملی جدیدی که نقیصه را برطرف کند باید روید ست گرفته شود تا موثریت آن زیاد باشد. ازین سبب UNOCA پروگرام را از سر سازمان بخشید.

ماشین جدیدی به نام The Ardvark Flail Unit که در لبنان نتیجه قناعت بخش داده بود برای پاک کاری ماین ها به کار گرفته شد . پروگرام نقشه کشی محلات که ماین ها در آن زیاد است و سروی آن به روی دست گرفته شد و پلان جدیدی که اهداف آنی داشته باشد (طور مثال معابر عمومی که برای بازگشت مهاجرین مورد استفاده قرار خواهند گرفت) تحت اجرا قرار داده شد. کورسهای تربیتی از سر سازمان داده شد و شرایط جدیدی وضع گردید . بدین ترتیب تیم های سروی و ارزیابی عازم

مجاهدین در یک سیمینار پاک کردن مین ها در ولایت هرات
این سیمینار از طرف جبهات جگتورن اسمعیل خان دایر گردیده بـــود .

عکس : مجله افغانستان - لندن

کشور شدند تا مناطق آسیب دیده را بررسی نمایند.

بدبختانه در جریان چند ماه، UNOCA ستراتیژی خود را چندین بار تغییر داد. به قول مکگرات در فبروری ۱۹۹۰ که ادعا داشت پروگرام که تصمیم آن در جینوا اتخاذ گردیده قبل از وقت بوده است و صرف چند تیم و دو دستگاه ماشین ماین پاک کن و سروی ناقص نمیتواند چندان کاری را از پیش ببرد. در تمام مدت اتخاذ تصمیم تمام کار های مربوط به پاک کاری ماین ها تقریباً متوقف باقی ماندند. هدف اولی که پاک کاری معابر عمومی بود و از آن ها برای بازگشت مهاجرین ممکن به کار گرفته میشدند هنوز در صدر اهداف قرار داشت اما پاک کاری مزارع که برای کشت محصولات زراعتی به کار گرفته میشوند و یا کانال ها که جهت آبیاری به کارگرفته خواهند شد ضیاع وقت توصیف گردید.

پروگرامی را که آغا خان ادعا داشت بهترین پروگرام ملل متحد است به یکی از مصایب مبدل گردید و پولی که برای کمک به مردم رنج دیده افغان اختصاص یافته بود در حقیقت در آبرو های پشاور ریخته شد بهتر ین شیوه افغانی پاک کاری ماین ها چرانیدن رمه بزها در یک ساحه ماین بوده است. ازین سبب اگر پول ملل متحد برای تربیه مواشی به این منظور به مصرف میرسید، بمراتب بهتر میبود.

جنگ هنوز در افغانستان ادامه دارد، مهاجرین هنوز در پاکستان مقیم اند. هیچ چیزی تغییر نکرده است. طوریکه یکی از جنرال های روسی میگوید بعد ازین که قوای روس افغانستان را ترک گفت و ده سال با مردم این دیار جنگید در آینده ماین های تعبیه شده بیست سال دیگر با مردم آن خواهد جنگید. ■